

# مناظره آیت الله حسینی قزوینی

## با مولوی ملازاده

«امامت و خلافت»

سلسله مناظرات آیت الله حسینی قزوینی در دفاع از حریم تشیع

## مقدمه

تاریخ شیعه از دیر زمان شاهد حضور عالمان و اندیشوران بزرگ شیعه در میدان دفاع و پشتیبانی از میراث گران قدر اعتقادی شیعی بوده تا آنجا که آثار علمی محکم و استواری در این زمینه به یادگار گذاشته‌اند؛ همانند: علامه ذوفنون، شیخ مفید در آثار ماندگارشان الافصاح فی الامامیه و المسائل و نیز سید مرتضی (م ۴۳۶) دیگر مدافع، کتاب الشافی فی الإمامة را در نقد و تحلیل علمی کتاب المغنی نوشته قاضی القضاة عبدالجبار (م ۴۱۵) می‌نویسد.

و دانشمند بلندآوازه شیعه علامه حلی رحمته الله علیه کتاب «منهاج الکرامه» و قاضی نورالله تستری کتاب الصوارم المهرقه و میرحامد حسین کتاب عباقات الانوار را در برابر نویسنده‌های ضد شیعی می‌نویسند.

و علامه امینی در کتاب الغدیر بی‌مانندش رسوایی بدخواهان شیعه را به اثبات می‌رساند و دانشمندان دیگر شیعه نیز هر کدام به دفاع از حریم تشیع کتاب مناظرات و پاسخ به شبهات اهل سنت تدوین می‌کنند.

آنچه در این نوشتار می‌خوانید مناظره استاد حضرت آیت الله دکتر سید محمد حسینی قزوینی با آقای ملازاده از روحانیون و مولوی‌های اهل سنت است که در تاریخ ۱۳۸۵/۴/۱۵ هـ.ش صورت گرفته و به طور زنده از شبکه جهانی سلام پخش گردیده است.

استاد حسینی قزوینی در این مناظره با استدلال‌های قوی و ارائه مدارکی مستند از کتاب‌های شیعه و سنی حقانیت شیعه را ثابت و به گفتار بی‌اساس وهابیت و اهل سنت خط بطلان کشیده است.

از ویژگی‌های این اثر، داستانی بودن متن و نیز حفظ کامل مناظره است که به حلاوت کتاب افزوده است.

موسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر (عج)

علی روح اللهی

## امامت و خلافت

حجت الاسلام و المسلمین محمد هدایتی، مدیر مسئول شبکه سلام به عنوان مجری، آغاز سخن کرده و گفتند:

خدمت استاد محترم آقای دکتر حسینی قزوینی سلام عرض می‌کنم و سؤالاتی که از برنامه قبل مانده بود خدمت شما می‌پرسم، تا ارتباطمان با آقای ملازاده برقرار شود.

اگر حضرت علی(ع) با خلفای سه گانه مشکلی داشتند، چرا اسم فرزندان خود را ابوبکر و عمر و عثمان گذاشتند؟

### امام علی(ع) و انتخاب نام فرزندان

\* استاد حسینی قزوینی:

برای اینکه قضیه مقداری روشن بشود، توضیحاتی می‌دهم:

هنگام شهادت امیرالمؤمنین(ع)، ایشان ۴ همسر داشتند: آمنه بنت ابی العاص، لیلا بنت مسعود، اسماء بنت عمیس و أم البنین.

از میان فرزندان که آقا امیرالمؤمنین(ع) داشتند، یکی به نام عمر بود که از ام حبیب بنت ربیع و یک فرزند دیگر به نام عثمان بود که برادر حضرت عباس(ع) از ام البنین، و یک فرزند دیگری به نام ابوبکر داشتند که از لیلا بنت مسعود بود. امروز وهابی‌ها و برادران اهل سنت در اینترنت یا در کتاب‌ها و حتی در جزواتی که در داخل کشور پخش می‌کنند، خیلی روی این قضیه مانور می‌دهند.

این نامگذاری فرزندان امیرالمؤمنین(ع) را به نام سه خلیفه، دلیل رابطه حسنه میان امیرالمؤمنین(ع) و خلفای سه گانه می‌دانند. در اینجا من به صورت اجمالی نکاتی را عرض می‌کنم و آنگاه به صورت مفصل بحث می‌کنم.

آری! یکی از فرزندان امیرالمؤمنین(ع)، عمر بود و از ام حبیب بنت ربیع که با حضرت رقیه، دوقلو بودند که ابن حجر عسقلانی و مزی و ذهبی و ابن کثیر می‌گویند که این آخرین فرزند آقا امیرالمؤمنین(ع) بوده است.<sup>[۱]</sup>

بحث است که چطور آقا امیرالمؤمنین(ع) این را به نام عمر نامگذاری کرد. ما در پاسخ، توجه عزیزانی که روی این قضیه مانور می‌دهند، به عبارتی که آقای بلاذری از شخصیت‌های طراز اول اهل سنت است جلب می‌کنیم که در کتاب انساب الاشراف می‌گوید: این فرزند آقا امیرالمؤمنین(ع) که به دنیا آمد، خلیفه دوم گفت که اگر اجازه بدهید، نامگذاری این فرزند به من محول شود، آقا امیرالمؤمنین(ع)

هم جوابی ندادند.<sup>[۲]</sup>

ابن حجر عسقلانی هم می‌نویسد: «وکأن عمر بن الخطاب سمی عمر بن علی باسمه»<sup>[۳]</sup> «عمر بن خطاب این فرزند امیرالمؤمنین(ع) را به نام خودش نامگذاری کرد.»

در تاریخ ابن عساکر نقل شده که این قضیه را از نوه عمر بن علی بن ابیطالب، آقای عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر سؤال شد: چطور امیرالمؤمنین(ع) جد شما را به نام عمر نامگذاری کرد؟ ایشان در پاسخ گفت: جدم حضرت علی(ع) فرزندی به دنیا آورد و به تقاضای خلیفه دوم، نام او عمر نهاده شده.<sup>[۴]</sup>

پس این قضیه روشن شد که نامگذاری این فرزند، توسط خود خلیفه دوم صورت گرفته است. البته در تاریخ داریم که خلیفه دوم در دوران خلافتش، اسامی فرزندان مردم را جابجا می‌کردند. مثلاً ابن اثیر در اسد الغابه و ابن حجر در الاصابه دارد که در رابطه با ابراهیم بن حارث، عمر گفت: که چرا نامت را ابراهیم گذاشته‌ای؟ نامت را عبد الرحمان بگذار. وقتی نام انبیاء را تغییر می‌دادند، خلیفه دوم اسم ابراهیم بن حارث را، عبد الرحمن بن حارث گذاشت.<sup>[۵]</sup>

در رابطه با طحیل بن رباح است که خلیفه دوم گفت: من از نام طحیل خوشم نمی‌آید و نامت را خالد بگذار.<sup>[۶]</sup> با اینکه روایت داریم بر نهی نامگذاری بر نام خالد.<sup>[۷]</sup>

نام پدر مفروق، اجدع بود و خلیفه دوم گفت: من از این نام خوشم نمی‌آید و نامت را عبدالرحمن بگذار.<sup>[۸]</sup> در رابطه با قلیل بن صلت گفت: اسم خوبی نیست و به جای او کثیر بگذار.<sup>[۹]</sup>

اینها نشان می‌دهد که خلیفه دوم در محدوده خانوادگی مردم هم دخالت می‌کرد و به نظر می‌رسد که این خلاف شأن یک حاکم اسلامی است که در این طور قضایا دخالت کند. بلی! اگر اسم فردی به نام بتی یا شبیه آن بود، جا داشت که آن اسم تغییر یابد ولی تغییر ابراهیم که نام پیامبر است، اخلاقاً و عرفاً و عقلاً قابل پذیرش نیست. حالا سؤال این است که چرا امیرالمؤمنین(ع) به این کار خلیفه دوم اعتراض نکرد و یا در برابر آن مقاومت نمود؟

اگر تاریخ را نگاه کنید، می‌بینید که یکی از ویژگی‌های جناب خلیفه دوم این بود که یک شلاقی دستش بود و با این شلاق، هر کسی که اراده می‌کرد، مورد ضرب و شتم قرار می‌داد.

شعبی از علمای و فقهای بزرگ اهل سنت که می‌گوید: «کانت درة عمر أهیب من سیف الحجاج»<sup>[۱۰]</sup> «شلاق عمر از شمشیر حجاج بن یوسف هم ترسناک‌تر بوده است.»

ابوهریره که تقریباً مفصل‌ترین روایات اهل سنت به ایشان برمی‌گردد می‌گوید: «لقد حدثتکم بأحدیث لو حدثت بها زمن عمر بن الخطاب لضربنی عمر بالدره» [۱۱] «این روایاتی که الان نقل می‌کنم، اگر زمان عمر نقل می‌کردم، مرا با شلاق مورد ضرب قرار می‌داد.» یا کسانی که بعد از نماز عصر نماز می‌خواندند، آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد و داستان مفصلی دارد و افراد متعددی را به این جرم مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. [۱۲]

چیز جالبی که من در این زمینه عرض کنم، خود ابن عبد البر از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است: «مکثت سنتین أريد أن أسأل عمر بن الخطاب عن حدیث ما منعی منه إلا هیئته حتی تخلف فی حج أو عمره فی الأراک الذی بیطن مر الظهران لحاجته فلما جاء و خلوت به قلت یا امیر المؤمنین إنی أريد أن أسألک عن حدیث منذ سنتین ما یمنعی إلا هیئته لک. قال: فلا تفعل إذا أردت أن تسأل فسلنی! فإن کان منه عندی علم أخبرتک و إلا قلت لا أعلم فسألت من یعلم. قلت: من المرأتان اللتان ذکرهما أنهما تظاهرتا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم؟ قال: عائشه و حفصه» [۱۳] «من دو سال بود می‌خواستم یک جمله‌ای را از خلیفه دوم سؤال کنم، ولی از او می‌ترسیدم. تا اینکه در ایام حج، جای خلوتی پیدا کردم و گفتم که می‌ترسم از تو سؤال کنم. گفت: بگو. گفت: در این آیه شریفه که نسبت به دو زن پیامبر اکرم (ص) می‌گوید، که علیه حضرت توطئه کردند، چه کسانی هستند؟ گفت: عایشه و حفصه.»

ابن عباس با آن عظمت می‌گوید من از خلیفه دوم می‌ترسیدم.

در خود صحیح مسلم است که ابو موسی اشعری روایتی را نقل کرد و عمر بن خطاب بر او سختگیری کرد و گفت: اگر بر این سخن خود گواهی نیاوری تو را شلاق می‌زنم، در ذیل روایت دارد که اَبی بن کعب برگشت گفت: «یا بن الخطاب لا تکونن عذابا علی اصحاب رسول الله» [۱۴] «بر اصحاب پیامبر اکرم (ص) مایه عذاب نباش.»

در رابطه با ابوبکر هم بگویم که، ابوبکر نام نیست بلکه کنیه است، و او از لیلای بنت مسعود بوده است. آنچه که مطرح است، نامگذاری بدست پدر و مادر است، ولی کنیه به دست پدر و مادر نیست و توسط مردم و جامعه یا به مناسبت‌های مختلف این کنیه انتخاب می‌شود. در رابطه با عثمان هم آقای ابوالفرج اصفهانی از علمای بزرگ اهل سنت در مقاتل الطالبیین دارد که خود امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید: «انما سمیته باسم اخی عثمان بن مظعون» [۱۵] «من نام عثمان را به خاطر علاقه‌ای که به برادرم عثمان بن مظعون داشتم نام فرزندم را عثمان نهادم.»

پاسخ دیگر در نامگذاری این فرزندان به نام خلفای سه گانه، این است که این اسامی در آن عصر از نام‌های مرسوم بوده و بسیاری از صحابه پیامبر اکرم (ص) و صحابه ائمه (علیهم السلام) به نام ابوبکر و عمر و عثمان بوده است و امیرالمؤمنین (ع) هم از این جهت

فرزندان خود را به اسامی نامگذاری فرموده است و هیچ دلیلی نیست که مثلاً خلیفه دوم نامشان عمر است، امیرالمؤمنین (ع) روی علاقه خود این نام را انتخاب کرده باشند.

من در یکی از جلساتم عرض کردم که اگر در زمان شاه، یکی اسم فرزندش را محمد رضا می گذاشت، این دلیلی نبود که ایشان از شاه خوشش می آید و بچه هاش را همانم او قرار داده باشد، محمد رضا اسم مرسوم و مورد توجه مردم بوده است. پس اینها هیچ ارتباطی به روابط حسنه‌ای آقا امیرالمؤمنین (ع) با خلفای سه گانه ندارد.

بقیه صحبت بماند به جلسات آینده إن شاء الله.

### \* مولوی ملازاده [۱۶]:

ما به عنوان سواد اعظم مسلمین جهان، از روزی که پیامبر اکرم (ص) فوت کرد، یاران او که معجزه دوم پیامبر اکرم (ص) هستند، آنها را با اهل بیت پیامبر اکرم (ص) یکجا و یکدل و یک مرام و یک عقیده و یک دین می بینیم؛ ولی شما نظر دیگری دارید و خودتان بیشتر توضیح خواهید داد. اما این نگرش به امامت که به نظر شما، تلو نبوت است و بلکه بالاتر از نبوت است، در نظر ما - با احترام به شما و شنوندگان محترم - یکی از بزرگترین توطئه‌هایی است که علیه اسلام و حتی علیه تشیع صورت گرفته است. برای اینکه مفهوم امامت در این صورت موجود در میان امامیه اثنی عشریه، هیچ سند درستی، نه در کتاب خدا و نه در سنت رسول الله (ص) ندارد. بلکه اولین کسی که این موضوع را به این معنا و مفهوم در اسلام مطرح کرد، خاخامی بود که تظاهر به اسلام می کرد به نام عبدالله بن سبأ که از یهودیان یمن بود و اولین کسی بود که امامت به معنای وصایت از پیامبر اکرم (ص) را مطرح کرد و سابقاً هم وقتی یهودی مذهب بود، راجع به هارون و آل هارون آن را گفته بود و بعد آمد در اسلام این را مطرح کرد. وقتی که این غلو و افراط را مولای متقیان حضرت علی بن ابیطالب (کرم الله وجهه) شنید، او را محاکمه کرد و کسانی را که این گفته برایشان ثابت شد، گفت: «لما رأیت الأمر أمراً منکراً، أجمعت ناری.» [۱۷] «وقتی این منکر بزرگ و غلو و افراط را دید، آنها را محاکمه کرد.»

اما چون عبدالله بن سبأ، مانند یک مار و روباه بود و برای خودش ثابت نشده بود، او را به یمن تبعید کرد.

این موضوع را فعلاً کنار می گذاریم. اما اولین کسی که این موضوع را علنی کرد و مخالفان این موضوع را دستگیر کرد، این شخص بود و هم اهل سنت و هم بسیاری از برادران شیعه ما اعتراف می کنند از جمله آقای کشی از علمای رجال در رجال کشی، ص ۱۰۸، نوبختی در فرق الشیعه، ص ۲ و... اینها متفق اند بر اینکه این آقا یهودی الاصل بود و یوشع بن نون را وصی موسی می دانست، وقتی

تظاهر به اسلام کرد، راجع به حضرت علی همین حرف را زد. یعنی همان توطئه قدیمی که مسیحیت را به ویرانگری کشاند، همان به وسیله او در اسلام تجدید بنا شد و دوباره همان خطوط پیاده شد.

ابن بابویه قمی وقتی در قرن ۴ عقائد شیعه را می‌نویسد، این موضوع را مطرح می‌کند که آنها معتقدند هر پیامبری وصی دارد و وصی پیامبر اکرم(ص)، حضرت علی و تعداد اوصیاء را ذکر می‌کند و آقای مجلسی هم همچنین، تا الان.

ولی وقتی به مفهوم امامت نگاه می‌کنیم، همان طوری که کاشف الغطاء در اصل الشیعه و اصولها می‌گوید حتی معاصرین، این اعتقادات که سابقاً از اعتقادات غلات و افراطیون بوده است، امام جعفر صادق(ع) آنها را لعنت می‌کرده است.

این اعتقادات الان ضروریات دین و مذهب شده است و از اینجاست که امام صادق می‌گوید: غلات از یهود و نصارا هم بدترند.

آنچه را که از غلو و افراط و تندروی بوده است، ائمه اهل بیت و ائمه اهل سنت که بر ضدش بودند، امروزه جزء ضروریات مذهب امامیه اثنا عشریه شده است.

الان، امامت منصبی الهی مانند نبوت شده است. همچنانکه خداوند متعال برای نبوت و رسالت، پیامبرانی را بر می‌گزیند، برای امامت هم افرادی را بر می‌گزیند.

پس مفهوم امامت همان مفهوم نبوت است (در نظر شیعه) و ادعای نبوت نکردن بر آنها، به قول آقای قلمداران - دانشمند شهیر قم، که این اعتقادات را خودش از آن دست برداشت - یک تعارف بیش نیست.

وقتی که خداوند، انبیاء خودش را بر می‌گزیند و امامت هم شبه نبوت است و امام همان نبی است، تا حدی که مجلسی می‌گوید: استنباط فرق بین امام و نبی، خالی از اشکال نیست و ما فقط بخاطر رعایت پیامبر اکرم(ص) می‌گوییم که آنها نبی نیستند و الا ما هیچ فرقی قائل نیستیم.<sup>[۱۸]</sup>

این مفهومشان در امامت است. در نقدش همین کافی است که در کتاب خدا، یک آیه صریح و روشن و واضح درباره‌اش نیست. مسئله امامت نه اینکه از اصول دین نیست، بلکه از احکام عادی دین است که به خلیفه دوم مسلمین واگذار شده است.

اما راجع به اینکه چطور حکومت را خودشان انتخاب کنند: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>[۱۹]</sup> [و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست].

پس از اصول دین نیست، و اگر از اصول دین بود، حتماً باید در قرآن می‌آمد، مانند وضو و حج و زکات و احکام فرعی بسیاری دیگر چه رسد به عقائد اصلی. وقتی امامت از اجل امور بود بعد از نبوت (سخن کاشف الغطاء) یا منصب الهی باشد مانند نبوت (در کتاب اصل

الشیعه) یا بنا به گفته کلینی (کتاب کافی، ج ۱، ص ۱۷۵) از منصب نبوت بالاتر است، جزائری می‌گوید: امامت عامه از نبوت و رسالت هم بالاتر است.

چنین افراط و غلوهایی در اندیشه شیعه اولیه وجود نداشت. این افراطها و غلوهها بعداً آمده است و هیچ ربطی نه به اهل بیت دارد و نه به قرآن و نه به سنت؛ تا حدی که این اعتقاد چنان روی آنها تاثیر کرده که در حدیث پیامبر اکرم (ص) که بین فریقین متفق است، که می‌فرماید: «بنی الاسلام علی خمس: الصلاة و الزکاة و الصوم و الحج و الولاية.» [۲۰]

شهادتین را انداخته‌اند و ولایت را جای آن گذاشته‌اند. مفهوم شهادتین که از ارکان اسلام است، انداخته‌اند کنار و مفهوم ولایت را جای آن گذاشته‌اند و از نبوت هم بالاتر برده‌اند.

شکی نیست که اینها ضلالت است و بر عدم صحت امامت، همین کافی است که سندی از قرآن ندارد و مبدأش در آغاز، سری و مخفی بود و بعداً عمومی‌تر شد و اینکه طرح سری و مخفی علیه قدرت مسلمین و خلافت بکار گرفته شد را بعداً عرض می‌کنم. اما همین کافی است که در قرآن آیه صریحی راجع به بسیاری از احکام وجود دارد، ولی راجع به امامت وجود ندارد و خود حضرت علی به امامت معتقد نبود؛ لذا منشأ خلافتش را مردمی می‌داند نه الهی. وقتی بر خلافت استنباط می‌کند، در نهج البلاغه می‌گوید: «إنه بايعنی القوم الذین بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماماً» [۲۱] «با من قومی بیعت کردند که به ابوبکر و عمر بیعت کردند.»

\* استاد حسینی قزوینی:

از برادرمان آقای ملازاده تشکر می‌کنیم که ادب اسلامی را در گفتگو رعایت کردند. در رابطه با بحث امامت که ایشان گفتند در زمان خلیفه سوم توسط عبدالله بن سبأ صورت گرفته، و اینکه عبدالله بن سبأ وجود خارجی نداشته، بسیاری از علمای شیعه هم بر این باورند و هم علمای اهل سنت که همچنین چیزی نبوده است. و ما آن را افسانه‌ای بیش نمی‌دانیم.

**علمای شیعه که منکر وجود عبدالله سبا هستند**

**و آن را افسانه می‌دانند**



از آنجایی که در وقت مناظره فرصتی نبود که نسبت به قضیه عبدالله سبا مطالب مفصلی بیان شود اینک جهت اطلاع خوانندگان گرامی اسامی شخصیت‌های بزرگ علمی شیعه و سنی که منکر وجود عبدالله سبا هستند و عقیده دارند که این شخصیت خرافی و افسانه‌ای بیش نیست بیان می‌شود.

#### ۱- کاشف الغطاء

فقیه فرزانه علامه کاشف الغطاء می‌نویسد: «لیس من البعید رأی القائل: إن عبد الله بن سبأ، ومجنون بنی عامر، وأبا هلال، وأمثال هؤلاء الرجال أو الأبطال كلها أحادیث خرافة وضعها القصاصون وأرباب السمر والمجون» [۲۲] «بعید نیست این سخن را بپذیریم که برخی گفته‌اند: اشخاصی همچون عبد الله بن سبأ، مجنون بنی عامر، ابا هلال و دیگرانی از این قبیل، همه خرافات و افسانه‌هایی است که توسط قصه‌سازان، رمان‌نویسان و طنزپردازان ساخته و پرداخته شده است.»

#### ۲- علامه عسکری رحمته

علامه سید مرتضی عسکری، که به شکل علمی و منطقی در کتاب خود «افسانه عبد الله بن سبأ» ثابت نموده که عبد الله بن سبأ ساخته سیف بن عمر دروغ‌گو است که این نقش خیالی را برای عبد الله بن سبأ در فتنه و شورش ضد خلیفه سوم ساخته است.

#### ۳- آیت الله خوئی رحمته

آیت الله خوئی می‌نویسد: «إن أسطورة عبد الله بن سبأ وقصص مشاغباته الهائلة موضوعة مختلقة، اختلقها سيف بن عمر الوضاع الكذاب» [۲۳] «افسانه عبدالله بن سبأ و قصه‌های دروغین او ساخته و پرداخته‌هایی بیش نیست که سیف بن عمر در پدید آوردن آن نقش داشته.»

#### ۴- علامه طباطبائی

علامه طباطبائی نیز در تفسیر المیزان می‌نویسد: «وأن هذه القصص هي من اختلاق شعيب وسيف، وهما من الكذابين الوضّاعين المشهورين...، وقد قطع المحققون من أصحاب البحث أخيراً أن ابن السوداء هذا من الموضوعات الخرافية التي لا أصل لها.»<sup>[۲۴]</sup> «این داستان‌ها ساخته‌های شعیب و سیف بن عمر است که هر دوی آنها از دروغ‌گویان و جاعلان مشهور بوده‌اند... و محققان عصر اخیر در این نکته به قطع و یقین رسیده‌اند که ابن سودا از ساخته‌های دروغین و خرافی است که هیچ وجود خارجی ندارد.»

#### ۵- محمد جواد مغنیه

علامه محمد جواد مغنیه می‌نویسد: «هذا البطل الأسطوري هو عبد الله بن سبأ الذي اعتمد عليه كل من نسب إلى الشيعة ما ليس لهم به علم، وتكلم عنهم جهلاً وخطأً، ونفاقاً وافتراءً.»<sup>[۲۵]</sup> «این فرد افسانه‌ای به نام عبدالله سبا که هر کس آمده از روی جهل، خطا، نفاق و یا افتراء به شیعه نسبت داده است و حال آن که شیعه خود از آن خبر ندارد.»

#### ۶- دکتر علی وردی

محقق جامعه شناس، دکتر علی وردی می‌گوید: «یخیل إلى أن حكاية ابن سبأ من أولها إلى آخرها كانت حكاية مقننة الحبک رائعة التصوير.»<sup>[۲۶]</sup> «گمان برده می‌شود که داستان ابن سبأ از اول تا آخر آن داستانی بافتنی با صحنه‌های دل‌انگیز و جذاب باشد.»

#### ۷- دکتر کامل مصطفی

دکتر کامل مصطفی شبیبی از جمله کسانی است که در کتاب «الصلة بين التصوف والتشيع» منکر وجود ابن سبأ شده و در این مورد دکتر وردی نیز با او موافقت نموده است.<sup>[۲۷]</sup>

#### ۸ - عبد الله فياض

عبد الله فياض از محققان توانمند معاصر در کتاب «تاریخ الإمامیه وأسلافهم من الشيعة» گفته است: «يبدو أن ابن سبأ كان شخصية إلى الخيال أقرب منها إلى الحقيقة»<sup>[۲۸]</sup> «به نظر می‌رسد ابن سبأ شخصیتی است که به خیال نزدیک‌تر است تا به حقیقت.»

## منکران شخصیت عبدالله بن سبأ از علمای اهل سنت

### ۱- دکتر طه حسین

دکتر طه حسین یکی از محققان بلند آوازه اهل سنت به شمار می‌رود می‌گوید: «أراد خصوم الشيعة أن يدخلوا في أصول هذا المذهب عنصراً يهودياً إمعاناً في الكيد لهم والنيل» «دشمنان شیعه به خاطر مکر و نیرنگ خود علیه این مذهب داستان ابن سبا را در اصول آن وارد کرده و بر ضد آن استفاده نموده‌اند؛ در ادامه می‌نویسد: اگر موضوع ابن سبا پایه و اساس تاریخی داشت باید آثار آن در جنگ معضل و پیچیده صفین به چشم می‌خورد و نیز اثری از آن در داستان حکمیت و به دنبال آن در جنگ خوارج ظاهر می‌شد اما می‌بینیم که از وی هیچ نامی در میان خوارج برده نشده است!»

تا آنجا که می‌گوید: «أما أنا فلا أعلل الأمرين إلا بعلّة واحدة، وهي أن ابن السوداء لم يكن إلا وهماً»<sup>[۲۹]</sup> «من هیچ علتی برای این دو موضوع (عدم حضور ابن سبا در جنگ صفین و خوارج) نمی‌یابم مگر یک علت و آن این که ابن سوداء جز موجود وهمی و خیالی نیست.»

### ۲- دکتر علی نشار

دکتر نشار متفکر اسلامی و از اساتید فلسفه اسلامی گفته است: «و من المحتمل أن تكون شخصية عبد الله بن سبأ شخصية موضوعة أو أنها رمزت إلى شخصية ابن ياسر»<sup>[۳۰]</sup> «احتمال دارد که شخصیت عبدالله بن سبا را شخصیتی جعلی و ساختگی و یا سنبل و نشانه‌ای برای شخصیت عمار یاسر باشد.»

### ۳- دکتر حامد حفنی

وی از شخصیت‌های بارز علمی و دانشگاهی مصر می‌نویسد: «ولعل أعظم هذه الأخطاء التاريخية التي أفلتت من زمام هؤلاء الباحثين وغم عليهم أمرها، فلم يفقهوها ويفطنوا إليها، هذه المفتریات التي افتروها على علماء الشيعة حين لفقوا عليهم قصة عبد الله بن سبأ فيما لفقوه من قصص»<sup>[۳۱]</sup> «شاید از بزرگ‌ترین خطاهای تاریخی اسفناک محققان و پژوهشگران این است که بدون آن که بفهمند و توجه داشته باشند، داستان‌هایی از عبدالله بن سبأ ساخته و تهمت‌هایی از این طریق به علمای شیعه نسبت داده‌اند.»

#### ۴- دکتر محمد کامل حسین

دکتر کامل پزشک، عالم و فیلسوف مصری، می‌گوید: «فقصة ابن سبأ في مصر وأنه بثّ آراء التشيع بين المصريين هي أقرب إلى الخرافات منها إلى أي شيء آخر»<sup>[۳۲]</sup> «داستان ابن سبأ در مصر و این که او تفکرات شیعی را در میان مصری‌ها نشر داده، بیش از هر چیزی به خرافات شباهت دارد.»

#### ۵- دکتر عبد العزیز صالح هلابی

دکتر هلابی استاد تاریخ در دانشگاه ملک سعود می‌گوید: «والذي نخلص إليه في بحثنا هذا أن ابن سبأ شخصية وهمية لم يكن لها وجود»<sup>[۳۳]</sup> «در این تحقیقمان به این نتیجه می‌رسیم که ابن سبأ شخصیت وهمی و خیالی بوده و وجود خارجی نداشته است.»

#### ۶- دکتر سهیل زکار

دکتر سهیل محقق کتاب «المنتظم» ابن جوزی، گفته است: «أن ابن سبأ لم يوجد بالمرّة بل هو شخصية مخترعة»<sup>[۳۴]</sup> «ابن سبأ از ابتدا وجود نداشته و شخصیتی ساختگی است.»

#### ۷- احمد عباس صالح

وی که نویسنده و متفکر مصری است می‌نویسد: «وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَبَأٍ شَخْصٌ خِرَافِي بَغِيرِ شَكِّ» [۳۵] «بدون شک عبد الله بن سبأ شخصیتی موهوم و خرافی است.» [۳۶]

## امامت و خلافت از دیدگاه قرآن

اما در پاسخ به اشکال آقای ملازاده درباره جایگاه امامت و خلافت در قرآن باید گفت: اگر ما به قرآن مراجعه کنیم، می‌بینیم که در قرآن اهمیت ویژه‌ای درباره امامت و خلافت مطرح شده است. خداوند نسبت به حضرت آدم (ع) می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.» [۳۷] «من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.»

یا در رابطه با حضرت داود (ع) می‌گوید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ.» [۳۸] «ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم.»

همانطوری که خداوند نسبت به حضرت ابراهیم (ع) دارد که: «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا.» [۳۹] «ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم؛ و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم.»

همین خدای عالم، وقتی نوبت به امامت می‌رسد، می‌گوید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا.» [۴۰] «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» یا اینکه حضرت موسی (ع) از خداوند تقاضا می‌کند: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي.» [۴۱] «و وزیری از خاندانم برای من قرار ده... \* برادرم هارون را!»

و خداوند می‌فرماید: «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى.» [۴۲] «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد.»

پس بحث خلافت یا امامت، کلیاتش در قرآن کاملاً آمده است و نشان می‌دهد که جعل امام و خلیفه به دست خداست و ما برای این، روایات متعددی هم از سنت داریم که امامت و خلافت یک منصب الهی است و نه به دست پیامبر اکرم (ص) است و نه به دست مردم. ابن حبان که از علمای بزرگ اهل سنت است، در کتاب الثقات، می‌گوید: وقتی رسول اکرم (ص) در اطراف مکه مشغول تبلیغ دین اسلام بود، قبیله بنی عامر آمدند و عرض کردند که یا رسول الله! ما حاضریم به تو ایمان بیاوریم ولی: «أَيُّكُون لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ سَلِمَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ، يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاء.» [۴۳] «آیا می‌شود که خلافت و جانشینی بعد از تو، به عهده ما باشد؟ رسول اکرم (ص) فرمود: مسئله تعیین خلیفه و امام، به دست خداست و هر کس را که بخواهد امام و خلیفه قرار می‌دهد.»

همچنین در طبقات ابن سعد آمده: که رسول اکرم(ص) به هودّه بن علی حنفی نامه نوشت و او را به اسلام دعوت کرد، وی در پاسخ گفت: من موقعیت مناسبی دارم و اگر بیایم از تو تبلیغ کنم، خیلی از مردم حرف مرا می‌پذیرند، من حاضرم با تو همکاری کنم، به شرط آنکه خلافت بعد از تو به عهده من باشد. رسول اکرم(ص) فرمود: تعیین خلافت به دست من نیست و به دست خداوند است. [۴۴] در مورد غدیر خم، روایات متعدد در منابع شیعه و سنی داریم [۴۵] و در مورد آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» [۴۶] ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای!

در منابع و تفاسیر اهل سنت آمده از ابن مردویه و ابن عباس که می‌گوید: «كُنَّا نَقْرَأُ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ.» [۴۷] «ما در زمان رسول اکرم(ص) این آیه این چنین می‌خواندیم: ای پیامبر به مردم برسان که علی مولا مؤمنین است.»

پس بحث اصول امامت، تعیینش به دست خداوند است و هم چنین قرآن بیان کرده که امامت به ظالمان نمی‌رسد: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَلِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» [۴۸] «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان پاک و معصومت، شایسته این مقامند).» [۴۹]

پس معلوم شد کلیات امامت در قرآن آمده است، همانطور که کلیات نماز در قرآن آمده است. ولی کیفیت نماز مانند این که نماز صبح دو رکعت و نماز عصر چهار رکعت است، در قرآن تعیین نشده، نسبت به خلافت هم این چنین است. اما کلیات امامت و حتی تفصیل آن نیز از زبان رسول خدا(ص) بیان شده است. ایشان می‌فرمایند: «خلفائی بعدی اثنا عشر.» [۴۹] «۱۲ نفر خلیفه بعد از من خواهند آمد.» مسئله دیگر، ما می‌بینیم که نبی مکرم(ص) در سال سوم هجرت بعد از نزول آیه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ.» [۵۰] [و خویشاوندان نزدیک را انذار کن!]

چهل نفر از سران قریش را دعوت می‌کند، در همانجا بحث خلافت بعد از خویش را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَاذْعَبُوا لَهُ وَأَطِيعُوا» [۵۱] «این علی برادر، وصی و جانشین من در میان شما هست از او پیروی نموده و اطاعت کنید.» ایشان که می‌گویند بحث خلافت اصلاً مطرح نبوده، این حدیث مربوط به سال سوم هجرت است.

ابن جریر طبری بنا به نقل متقی هندی در کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۸ می‌گوید روایت صحیح است. هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۲ می‌گوید روایت صحیح است. ابوجعفر اسکافی، بنابر نقل ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۴۳ می‌گوید صحیح است. حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲ می‌گوید صحیح است و ده‌ها افراد دیگر صحت این قضیه را قبول دارند. همچنین قضیه حدیث ولایت در مسئله یمن که برخی از صحابه آمدند پیش رسول اکرم (ص) از آقا امیرالمؤمنین (ع) سعایت کردند و رسول اکرم (ص) فرمود: «**علی منی وأنا من علی، وعلی ولی کل مؤمن بعدی.**»<sup>[۵۲]</sup> «این علی، ولی هر مؤمن بعد از من است.» این قضیه برای سال دهم یا هشتم هجرت است و ربطی به خلافت عثمان و عبدالله بن سبأ ندارد. حاکم نیشابوری درباره این حدیث می‌گوید: «**هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم.**»<sup>[۵۳]</sup> «این حدیث صحیح السند است بنابه شرائط مسلم در کتاب صحیح خود.» «کلمه «ولی» هم مولا نیست که بگویند به معنای اولی بالامر آمده است یا نیامده.»<sup>[۵۴]</sup>

قضیه حدیث ثقلین، حتی در صحیح مسلم آمده که پیامبر اکرم (ص) آمد اهل بیت (علیهم السلام) را قرین و عدیل قرآن قرار داده است:

«**وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلِينَ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ ... وَأَهْلُ بَيْتِي.**»<sup>[۵۵]</sup>

«من در میان شما در ثقل عظیم را گذاشتم اول آن کتاب خدا ... و اهل بیت من.»

[و در نقل ترمذی آمده که رسول اکرم (ص) فرمود: «**إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا**»<sup>[۵۶]</sup> «من در میان چیزی قرار می‌دهم که اگر به آن عمل کنید هیچگاه گمراه نخواهید شد یکی از آنها کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت هست و این دو از همدیگر جدا شدنی نیستند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند بنگرید با این دو چگونه برخورد می‌خورید؟»]

یا قضیه حدیث طیر که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «**اللَّهُمَّ أَنْتَنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا أَكْلَ مَعِي، فَجَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ**»<sup>[۵۷]</sup> «خدایا کسی که محبوب‌ترین خلق در نزد تو است برسان تا با من هم‌غذا شود و همراه من از این مرغ بریان بخورد، و به دنبال این دعا حضرت علی (ع) آمد.»

حدیث منزلت را هم، اهل سنت صراحت دارند که روایت صحیح است.<sup>[۵۸]</sup>

در قضیه غدیر خم که در یک مجمع و همایش یکصد هزار نفری، آقا رسول اکرم (ص) آمد و با آن مقدماتی که فراهم کرد در آنجا، اشاره کرد بر اینکه حضرت علی (ع) بعد از من مولای هر مؤمن و اولای به نفس هر مؤمن است، و سه شبانه روز مردم آمدند به

امیرالمؤمنین(ع) تبریک گفتند و پیشاپیش این تبریک گویند، آقای ابوبکر و عمر بودند که گفتند: «هنیئاً لک یابن ابیطالب، اصیحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه.»<sup>[۵۹]</sup> «ای پسر ابوطالب بر تو مبارک باد، مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه هستی.» حسان بن ثابت هم بلند شد و شعری را انشاء کرد.

و دهها قضایای دیگر که در تاریخ در طول این ۲۳ سال ثبت شده که بالاترین و مهمترین دغدغه نبی مکرم(ص)، بحث خلافت بعد از خویش بوده است. من نمی‌دانم آیا عزیزان به این توجه دارند که وقتی می‌گویند پیامبر اکرم(ص) خلیفه معین نکرد و بحث وصایت در اسلام نبوده؛ به نظر من ایشان از خیلی قضایای تاریخی خبر ندارند و روایات متعدد داریم در منابع اهل سنت که: «إِنَّ لَکُلِّ نَبِیِّ وَصِیًّا وَ وَاثٍ وَ أَنْ عَلِیًّا وَصِیًّا وَ وَاثِیًّا.»<sup>[۶۰]</sup> «هر پیامبری جانشین و وارثی داشته است و علی بن ابیطالب(ع) وصی من است.» «وقال المبرد فی الکامل بعد نقله آبیئاً للکمیت یذکر فیها لقب الوصی لعلی(ع): «قوله الوصی، فهذا شیء کانوا یقولونه ویکثرون فیه.»<sup>[۶۱]</sup> «مبرد از بنیانگذاران ادبیات عرب بعد از نقل اشعاری از کمیت می‌نویسد: کلمه وصی، لقب علی(ع) است و این لقب را در حق علی زیاد به کار می‌برند.»

## حوادث بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص)

\* مجری:

من یک سؤال دارم و لطف کنید هر دو نفر جواب بدهید:

بعد از رحلت یا شهادت پیامبر اکرم(ص)، چه اتفاقی افتاد؟ این واقعیت تاریخی را توضیح بدهید. در تاریخ دروغ بسیار می‌نویسند. ما می‌خواهیم که بینندگان بدانند واقعاً بعد از پیامبر اکرم(ص)، در خصوص امامت و خلافت چه اتفاقی افتاد؟

\* مولوی ملازاده:

عبدالله بن سبا را اهل سنت و شیعه و مستشرقین او را قبول دارند؛ ابن قتیبه، طبری، ابن عبد ربه، اشعری، ابن حبان، ابن قدامه مقدسی، خطیب بغدادی، ابن حزم آندلسی، شهرستانی و ابن عساکر و... و همچنین از شیعیان: قمی، نوبختی، کشی، صدوق، ابن ابی الحدید، جزائری، مامقانی و... همه عبدالله بن سبا قبول دارند. فقط اخیراً آقای علامه عسگری آمده چیزی نوشته که در آن هم تحقیق کرده و قبول ندارد. اما در بحث علمی و تاریخی، کسی نمی‌تواند آن را انکار کند؛ وجود نداشتنش یک بازی است.<sup>[۶۲]</sup>



اما اتفاق بعد از پیامبر اکرم، پیامبر(ص) قبلاً فرموده بود: «يَأْتِي اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا ابَا بَكْرٍ»<sup>[۶۳]</sup> یا اینکه او را به جای خود، در نماز جماعت نشاند. مردم گفتند که وقتی پیامبر اکرم(ص) او را بر دین ما انتخاب کرده است، چطور او را بر دنیای خود انتخاب نکنیم.

این چیزهایی که شما گفتید، بحث کلی است و همچنین در امت‌های قبلی بوده است و ربطی به اسلام ندارد. شما می‌گویید: «وَجَعَلْنَاَهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...»<sup>[۶۴]</sup> [و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند...]

«وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ.»<sup>[۶۵]</sup> [و از آنها، میمون‌ها و خوک‌هایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند.]

اینها جعل تکوینی است نه تشریحی. یعنی قراردادی است و هیچ ربطی به بعد از اسلام ندارد. ولی بعد از پیامبر اکرم(ص)، بهترین اتفاق ممکن افتاد.

همچنان که پیامبر اکرم(ص) پیش بینی کرده بود! مردم و مؤمنان و خدای، جز ابوبکر را نمی‌پذیرند و مؤمنان به تقدیر الهی ابوبکر را انتخاب کردند! و اتفاقاً خود حضرت علی (کرم الله وجهه) خیلی روشن و واضح، به اتفاق شیعه و سنی، قدیم و جدید، همچنان که در کتاب الغارات، ج ۱، ص ۳۰۶ وقتی بیعت ابوبکر صدیق را نقل می‌کند، می‌گوید: «فمَشِيَتْ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتَهُ وَ نَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ كَانَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلِيَا وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.» «وقتی من با ابوبکر بیعت کردم، باطل از بین رفت و کلمه الهی برتر است هر چند کافران دوست نداشته باشند.»

«فَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأُمُورَ فَيَسَّرَ وَ شَدَّدَ وَ قَارَبَ وَ اقْتَصَدَ، فَصَحْبَتَهُ مَنَاصِحًا وَ أَطَعْتَهُ فِيهَا أَطَاعَ اللَّهُ فِيهَا جَاهِدًا.» «ابوبکر متولی امور شد... من به عنوان یک ناصح، یار او بودم. در جایی که مطیع خدا بود، من هم تابع او بودم.»

و ده‌ها مورد متعدد دیگر از این‌ها موجود است در جای دیگر می‌گوید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمْرًا مِنْهُمْ صَالِحِينَ عَمَلًا بِالْكِتَابِ وَ أَحْسَنًا السِّيَرَةِ وَ لَمْ يَتَعَدَّ بِالسَّنَةِ ثُمَّ تَوَفَّاهُمَا اللَّهُ فَرَحِمَهُمَا اللَّهُ.»<sup>[۶۶]</sup> «مسلمانان بعد از پیامبر اکرم(ص) دو مرد نیک را جانشین

او قرار دادند. هر دوی آنها به کتاب و سنت عمل کردند و نیک سیرت بودند و از سنت تجاوز نکردند. خداوند هم آنها را وفات داد.»

خود حضرت علی می‌گوید: بعد از پیامبر اکرم(ص) مؤمنین شخصی را انتخاب کردند و تعریف و تمجیدشان می‌کند.

ولی در رد سخنان آقای قزوینی که بنده را متهم به بی‌خبری از تاریخ می‌کند، همین کافی است که خود حضرت علی وقتی ابن عباس به او گفت که برویم از پیامبر اکرم(ص) سؤال کنیم که ما در آن حقی داریم، گفت: «وَاللَّهِ لئن سَأَلْنَاها رَسولَ اللَّهِ فَمَنَعَهَا لَا يَعْطِينَاها

النَّاسَ أَبَدًا.»<sup>[۶۷]</sup> «اگر ما این سؤال را از رسول اکرم(ص) بپرسیم، اگر ما را منع کند، هرگز به ما نخواهند داد.»

\* استاد حسینی قزوینی:

روایت‌هایی که شما آوردید، هیچ کدام سند درستی ندارد بر عکس ادعای شما، مهمترین موضوع این است که یاران پیامبر اکرم(ص) معجزه بعد از پیامبر اکرم(ص) را انجام دادند، بدون اینکه در مورد خلافت اختلاف بکنند.

نکته‌ای را که عزیزمان گفتند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...»<sup>[۴۸]</sup> [و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند...]

جعل تکوینی است، ظاهراً کم لطفی کرده‌اند، وقتی خداوند نسبت به حضرت ابراهیم(ع) می‌گوید: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا.»<sup>[۴۹]</sup> [خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!«]

اگر ما این را جعل تکوینی بگیریم، باید بگوییم: «و علی الاسلام السلام.»

اما در رابطه با این تعبیری که ایشان اشاره کردند و نماز خواندن ابوبکر در جای پیامبر اکرم(ص)، را به عنوان یک دلیل برای صحت خلافت ابوبکر بیان کردند! از ایشان سؤال می‌کنم که اگر واقعاً این مسئله نماز خواندن ابوبکر دلیل بر مشروعیت خلافت وی بود، چرا در سقیفه که آن همه سر و صدا کردند و داد و بی‌داد راه انداختند - حتی سعد بن عباده زیر دست و پا داشت له می‌شد<sup>[۷۰]</sup> - هیچ یک از مهاجرین و انصار نگفتند که پیامبر اکرم(ص) فرموده که: «یابی الله و المؤمنون الا ابابکر.»<sup>[۷۱]</sup>

چرا این را در آنجا اشاره نکردند؟ اگر واقعاً دلیل بود، باید آنجا اشاره می‌شد!

اما روایاتی را که آقای ملازاده، از کتاب الغارات آورده‌اند، این روایات از نظر سند، کاملاً ضعیف است، همچنین روایات دیگری که آورده‌اند، اینها سنداً ضعیف است. اینها را ما قبلاً در مقالات و نوشته‌هایمان اشاره کرده‌ایم خوانندگان محترم می‌توانند به سایت مؤسسه تحقیقاتی ولی عصر (عج) به نشانی [www.valiasr-aj.com](http://www.valiasr-aj.com) مراجعه نمایند.

### داستان بیعت امام علی(ع) با ابوبکر

اما آنچه که اشاره شد و برادرمان آقای ملازاده گفتند که: «امیرالمؤمنین(ع) آمد بیعت کرد.» ظاهراً ایشان صحیح بخاری را یا نخوانده‌اند و یا اگر خوانده‌اند، مقداری کم لطفی کرده‌اند.

در صحیح بخاری در چند مورد دارد که امیرالمؤمنین علی(ع) تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکردند.<sup>[۷۲]</sup> بعد از شهادت حضرت صدیقه طاهره(س)، امیرالمؤمنین(ع) و بنی‌هاشم آمدند بیعت کردند و این نص صریح صحیح مسلم و صحیح بخاری است و خود حضرت

صدیقه (س) اصلاً بیعت نکردند و از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) با توجه به آنچه که در صحیح مسلم است، خلافت آقای ابوبکر و عمر را مشروع نمی‌دانست. در صحیح مسلم، صراحت دارد که خلیفه دوم در جمع چند نفری از صحابه خطاب به علی(ع) و عباس عموی رسول اکرم(ص) می‌گوید: «فَلَمَّا تُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ... فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا إِثْمًا غَادِرًا خَائِنًا ثُمَّ تُوْفِيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَوَلِيَ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا إِثْمًا غَادِرًا خَائِنًا.» [۷۳]

«ابوبکر بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) گفت: من جانشین پیامبر هستم ... شما ای علی و عباس، ابوبکر را دروغگو و گنهکار و حيله گر و خائن دانستید... همچنین بعد از درگذشت ابوبکر من گفتم: ولی جانشین پیامبر و ابوبکر هستم و شما دو نفر مرا دروغگو و گنهکار و حيله گر و خائن دانستید...»

این نص صریح صحیح مسلم است، شما صحیح مسلم را گذاشته‌اید کنار و می‌خواهید بروید دنبال کتاب‌های الغارات و امثال آن. بعد از شهادت حضرت فاطمه زهرا(س) که امیرالمؤمنین(ع) پیام داد ابوبکر بیاید منزلش، در آنجا صراحت دارد: «فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبِي بَكْرٍ أَنِ اثْنًا، وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ» [۷۴] «وقتی می‌خواهی پیش من بیایی، کسی را با خود نیاور و من دوست ندارم عمر را با خود بیاوری و هم نشینی با عمر را کراهت دارم.»

همچنین خطاب به ابو بکر می‌گوید: «و لَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ.» [۷۵] «تو در حق ما استبداد کردی.»

این قضایا، مسئله‌ای است که کاملاً صریح و روشن است. خود خلیفه دوم قضیه سقیفه را مطرح می‌کند و می‌گوید: «حِينَ تُوْفِيَ اللَّهُ نَبِيَّهُ (ص) إِلَّا أَنَّ الْأَنْصَارَ خَالَفُونَا وَاجْتَمَعُوا بِأَسْرِهِمْ فِي سَقِيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَمَنْ مَعَهُمَا.» [۷۶] «بعد از رحلت رسول اکرم(ص) انصار با ما مخالفت نموده و همگی در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند و هم چنین علی و زبیر و همراهانشان با ما مخالفت کردند.»

همچنین قضیه خطبه حضرت صدیقه طاهره(س) در مسجد و تعابیر دیگری که در نهج البلاغه و جاهای دیگری که امیرالمؤمنین(ع) اینها را خلیفه مشروع نمی‌دانستند. از اول تا آخر نهج البلاغه، دهها خطبه در این زمینه است.

\* مولوی ملازاده:

سؤال من از آقای قزوینی این است که: آن علی ای که آقای قزوینی درست کرده‌اند، غیر از آن علی است که بقیه مسلمین می‌شناسند.

اگر مشروع نمی‌دانست، با آنها بیعت نمی‌کردند و فرزندان را به اسم آنها نمی‌گذاشتند و با آنها همکاری نمی‌کردند و رئیس پلیس ابوبکر نمی‌شدند و ناصح و دوستدار آنها نمی‌شدند و بعد از او، نه خودش، بلکه حسنین و اکثر اهل بیت (علیهم السلام) همین سنت را در میان آنان جاری نمی‌کردند.

لذا آنچه را که شما ذکر می‌کنید، به نظر من، اوهام خودتان است. همچنان که در تلخیص شافی شیخ طوسی است، وقتی از حضرت علی (کرم الله وجهه) سؤال شد: «ما أوصی رسول الله (ص) فأوصی، و لكن إن أراد الله بالناس خيرا فسیجمعهم علی خیرهم كما جمعهم بعد نبیهم علی خیرهم.»<sup>[۷۷]</sup> «وقتی از او پرسیده شد که شما وصیت نمی‌کنید، گفت: پیامبر اکرم (ص) وصیت نکرد که من وصیت بکنم. اگر خداوند بخواهد، همچنان که بعد از پیامبر اکرم (ص) بر خیر جمعشان کرد، بعد از من هم همین کار را خواهد کرد.»

#### \* استاد حسینی قزوینی:

ایشان گفتند که اگر مشروع نمی‌دانستند، بیعت نمی‌کردند، من این سؤال را از ایشان دارم: در طول این ۶ ماه که امیرالمؤمنین (ع) به نص صریح صحیح بخاری که دارد: امیرالمؤمنین (ع) و هیچیک از بنی هاشم، تا وقتی حضرت فاطمه زهرا (س) زنده بود، بیعت نکردند. این قطعی است و هیچ راه‌گریزی از آن و راه‌خدشه نیست.

اما اینکه ایشان گفت: «بیعت کردند»، در منابع اهل سنت این بیعت آمده است، ولی در منابع، شیعه، یک سند صحیح یا موثق که نشانگر این بیعت باشد، نداریم.

برخی روایت مرسل و ضعیف و موضوع و مرفوع داریم که بزرگان ما همه جواب داده‌اند. مرحوم شیخ مفید رحمته در فصول المختاره، ص ۵۶ می‌فرماید: «و المحققون من اهل الامامة یقولون: لم یبايع علی ساعة قط.» «محققین از امامیه و شیعه بر این عقیده‌اند: امیرالمؤمنین (ع) حتی یک ساعت هم با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نکرد.»

### امام علی (ع) و انتخاب نام فرزندان

اینکه ایشان گفت: چرا بچه‌هایش را به نام آنان نامگذاری کرده است؟ این را ما مفصل جواب دادیم.<sup>[۷۸]</sup> آن اسامی در آن زمان، اسامی مرسوم بوده و ارتباطی به خلفاء نداشته است. از طرف دیگر هم، یکی از صحابه پیامبر اکرم (ص)، عثمان بن مظعون است و صراحت

دارد آقا امیرالمؤمنین(ع) که من به خاطر علاقه‌ام به عثمان، اسم فرزندم را عثمان گذاشتم. نسبت به عمر هم که می‌گوید خود عمر این نامگذاری را کرده است. نسبت به ابوبکر هم که این کنیه است نه نام.

این قضایا در طول تاریخ مطرح بوده است. چطور شد که نزدیک به ۲۵ مورد از صحابه، نامشان عمر بوده و ۲۶ مورد نامشان عثمان بوده و دو یا سه مورد هم ابوبکر بوده است، از کجا معلوم اگر امیرالمؤمنین(ع) عثمان یا عمر گذاشته، به خاطر علاقه‌شان به سایر صحابه نبوده است؟

اما اینکه رئیس پلیس او بودند، اینها از دروغ‌های تاریخ است. امیرالمؤمنین(ع) هیچ وقت رئیس پلیس ابوبکر و عمر و عثمان نبوده است، بلکه عملاً و قولاً، اعمال اینها را کاملاً رد می‌کرده است. این همه خطب نهج البلاغه و روایات متعدد دیگر از منابع اهل سنت داریم که آقا امیرالمؤمنین(ع)، اصلاً خلافت عمر و ابوبکر را مشروع نمی‌دانستند.

### انتخاب عمر خلاف سیره رسول خدا(ص)

سؤال من از آقای ملازاده این است این عزیزان بر این باورند که پیامبر اکرم(ص) کسی را به عنوان خلیفه معین نکرد و مردم آمدند جناب ابوبکر را خلیفه معین کردند.

اگر پیامبر اکرم(ص) خلیفه معین نکرد، و قرآن هم می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>[۷۹]</sup> [مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوی بود.]

پس چرا آقای ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفه معین کرد؟

اگر عمل ابوبکر درست بوده، پس باید عمل پیامبر اکرم(ص) نادرست باشد،

اگر فعل پیامبر اکرم(ص) درست بوده، پس فعل ابوبکر باید نادرست باشد.

همچنین عمر نسبت به عثمان.

### آقای ملازاده:

اولاً: افسانه عدم بیعت حضرت علی را رد می‌کنم از گفته خود حضرت علی(ع)، همچنان که شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

شیعی<sup>[۸۰]</sup> معتزلی، ج ۶، ص ۴۸ می‌گوید: وقتی از حضرت علی (کرم الله وجهه) سؤال شد که چرا مسلمانان ابوبکر را خلیفه انتخاب کردند؟

جواب داد: «و إنا لنرى أبا بكر أحق الناس بهاء، إنه لصاحب الغار و ثاني اثنين.» «ما ابوبکر را شایسته‌ترین مردم بعد از پیامبر اکرم(ص) می‌دانیم، او یار غار و ثانی اثنین بود.» پیامبر اکرم(ص) او را به نماز دستور داد و زنده بود.

اما جواب سؤال ایشان که چرا پیامبر اکرم(ص) خلیفه تعیین نکرد و ابوبکر خلیفه تعیین کرد؟ پیامبر اکرم(ص) اگر تعیین می‌کرد، شرع می‌شد و پیامبر اکرم(ص) رسول خدا بود و اگر ابوبکر تعیین می‌کرد، شرع نمی‌شد و اجتهاد شرعی خودش بود. پیامبر اکرم(ص) اگر خودش تعیین می‌کرد، باید تا روز قیامت وراثتی می‌شد و این کار شاهان است؛ اما ابوبکر آنچه را که خودش بهتر می‌دانست که بهترین فرد امت بود، پیشنهاد کرد نه اینکه تعیین کرد. اگر مردم با عمر بیعت نمی‌کردند، خلافت او شرعی نمی‌شد، چون خلافت زمینی است نه آسمانی. همچنانکه خود حضرت علی می‌فرماید: «إِنَّه بایعنی القوم الذین بایعوا أبابکر و عمر و عثمان.» «قوم و گروهی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر بیعت کردند.»

«فإن اجتمعوا علی رجل و سموه إماما کان ذلک لله رضی، فإن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعۀ ردوه إلی ما خرج منه، فإن أبی قاتلوه.» «اگر با کسی بیعت کنند، رضای خداوند در آن است؛ رضای آنها، رضای خداست. اگر کسی بر آنها خارج شود و طعنه بزند...» این آراء و اندیشه شما را اگر حضرت علی می‌دید، باید محاکمه تان می‌کرد. این رأی حضرت علی است در نهج البلاغه. پس خود حضرت علی به اتفاق تاریخ و مورخان جدید و قدیم، بیعت کرده است؛ ولی شما این متواترات را منکر هستید و آنچه را که خوشتان می‌آید، می‌آورید. من سند از کتاب‌های شما می‌آورم و شما می‌گویید که ضعیف است؛ دیمی نباید عمل کرد.

سؤال من از آقای قزوینی این است که چرا چیزی به نام امامت و وصایت را، خود علی مطرح نکرد؟ آنچه را که از حدیث غدیر می‌گویند، ده‌ها ائمه آن را باطل می‌دانند و برخی صحیح می‌دانند. چرا شما از خود حضرت علی امامی‌تر هستید؟ چرا این باور در ابتداء سری بود و بعدها ادامه پیدا کرد؟ چرا در ابتداء برای حضرت بود و بعد نوبت ۱۲ نفر شد؟

عبدالله بن سبأ وقتی وصیت را مطرح کرد، مخصوص حضرت علی کرد و بعد آمدند کسانی دیگر مانند شیطان الطاق و دیگران آمدند تعمیم دادند به بقیه اهل بیت. حتی خود حضرت علی نمی‌دانست که امام از طرف خداست.

\* استاد حسینی قزوینی:

البته من این نکته را بگویم که همان اول هم بنا شد احترام و ادب را داشته باشند و نسبت به مؤمن الطاق، شیطان الطاق گفتن، دون شأن ایشان است و ما هم مقابله به مثل نمی‌کنیم و: «وَأِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.»<sup>[۸۱]</sup> [و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذارند)] مؤمن الطاق، از شخصیت‌های بزرگ و از صحابه جلیل القدر امام صادق(ع) هستند و دودمان بنی‌امیه از او به شیطان الطاق تعبیر می‌کنند. در رابطه با حدیث غدیر که ایشان اشاره کردند بسیاری از ائمه آن را باطل می‌دانند، من نمی‌دانم مرادشان از این ائمه چه کسانی است؟

با اینکه در صحت و اینکه این روایت متواتر است، اکثریت بزرگان اهل سنت این نظر را دارند؛ حتی آقای ضیاء‌الدین مقبلی در کتاب الابحاث المسببه فی السنون المتعدده، ج ۲، ص ۳۰ می‌گوید: «ان لم یکن معلوما فما فی الدین معلوم.» «اگر بنا باشد ما در قضیه غدیر شک کنیم و بگوییم قطعی نیست، چیزی برای ما در شرع قطعی نمی‌ماند.»

میرزا محمد بدخشانی در کتاب نزل الابرار، ص ۵۴ طبع قدیم می‌گوید: «حدیث، صحیح، مشهور، و لم یتکلم فی صحته إلا متعصب جاهد لا اعتبار بقوله.» «حدیث غدیر، حدیث صحیح و مشهوری است که در صحت آن، جز آدم متعصب و عنودی که اعتباری به قولش نیست، کس در آن شک نمی‌کند.»

تمام بزرگان اهل سنت که کتاب تواتر نوشته‌اند، حدیث غدیر را از احادیث متواتر آورده‌اند. خود ابن کثیر دمشقی صراحت دارد: «قال شیخنا الحافظ ابو عبد الله الذهبی: الحدیث متواتر، أتیقن أن رسول الله قاله.»<sup>[۸۲]</sup> «استاد ما آقای ذهبی می‌گوید: حدیث غدیر متواتر است و یقین دارم که رسول اکرم(ص) آن را گفته است.»

آقای سیوطی در کتاب الاحادیث المتواتره این حدیث را آورده است. و عده‌ای از بزرگان اهل سنت مانند ابن عبد البر، حاکم نیشابوری، ترمذی و ذهبی و طحاوی و ...<sup>[۸۳]</sup> همه اینها صراحت دارند بر اینکه حدیث غدیر، حدیث صحیحی است و این طول و تفسیری که پیامبر اکرم(ص) در آن سه روز آنجا داد، مطلب کاملاً تمام است و احتیاجی ندارد به اینکه بگوییم برخی ائمه آن را قبول ندارند. ای کاش نام برخی از این ائمه را، ایشان با مدرک نام می‌بردند تا ببینیم در برابر ذهبی و ابن حجر و ... می‌توانند قرار بگیرند؟!

### سریچی عمر از دستور رسول خدا(ص)

آقای ملازاده اشاره کردند که یکی از ادله شان برای صلاحیت خلافت آقای ابوبکر، قضیه نماز خواندن ایشان است که پیامبر اکرم(ص) وی را به عنوان امام جماعت فرستادند به مسجد.

ما سؤال می‌کنیم چطور شد وقتی پیامبر اکرم(ص) گفت: «**اَتُّونِي بِكِتَابٍ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا**»<sup>[۸۴]</sup> یا «**هَلَمْ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ**»<sup>[۸۵]</sup> «برای من قلم و دفتری بیاورید تا مطلبی بنویسم که بعداً هرگز گمراه نشوید.»

جناب عمر و همراهان او گفتند: «**إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَهْجُرُ**»<sup>[۸۶]</sup> «بدرستی که رسول خدا(ص) هذیان می‌گوید.»  
یا «**قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ**»<sup>[۸۷]</sup> «این سخن حضرت در اثر بیماری است که بر او غلبه کرده است.»

و اختلافات شدیدی هم در آنجا شد و از ابن عباس در صحیح مسلم و صحیح بخاری ذکر شده که هر وقت این قضیه یادش می‌آمد، می‌گفت: «**إِنَّ الرَّزِيَةَ كُلَّ الرَّزِيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَبَيْنَ كِتَابِهِ**»<sup>[۸۸]</sup> «مصیبت و تمام مصیبت از روزی آغاز شد که مانع نوشتن نامه حضرت شدند.»

چطور وقتی پیامبر اکرم(ص) می‌خواست وصیت نامه بنویسد، گفتند که: «**إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ**» «بدرستی که این مرد! هذیان می‌گوید.»  
اما وقتی خواست ابوبکر را به مسجد بفرستد، آنجا می‌گویند که: «**إِنَّ الرَّجُلَ لَا يَهْجُرُ**» «بدرستی که این مرد هذیان نمی‌گوید.»

#### \* مولوی ملازاده:

در مورد حدیث ولایت، ایشان مثل اینکه خبر ندارند این حدیث، نه اینکه در صحاح اهل سنت نیست، بلکه مردم و ائمه اسلام در صحتش اختلاف کرده‌اند. بخاری که مهمترین کتاب حدیثی را دارد و ابراهیم حربی در این حدیث طعنه زده‌اند و آن را ضعیف دانسته‌اند. احمد بن حنبل آن را صحیح دانسته است و ابن حزم که یکی از ائمه بزرگ اسلام است، می‌گوید: این حدیث از طریق ثقات ثابت نشده است. این نه اینکه متواتر نیست، بلکه در بین علماء، چنان مورد اختلاف است که برخی از علماء آن را بطور کلی رد می‌کنند و حتی اکثراً آن را حسن می‌دانند نه صحیح.<sup>[۸۹]</sup> از اینکه بگذریم این اتهامی که شما همیشه به حضرت عمر رضی الله عنه می‌زنید که پیامبر اکرم(ص) را منع کرد از نوشتن، این یک تدلیس بزرگی است و این سخن را عمر نگفت و برخی از نو اسلام‌ها بودند که در آنجا نشسته بودند و اتفاقاً این سخن در روز پنجشنبه گفته شد و پیامبر اکرم(ص) در روز دوشنبه فوت کرد و اگر این سخن اجتهادی نمی‌بود و وحی الهی می‌بود، پیامبر اکرم(ص) در وحی الهی تقصیر نمی‌کرد.<sup>[۹۰]</sup> پیامبر اکرم(ص) می‌داند که مردم غیر از ابوبکر صدیق، کس دیگری



را انتخاب نمی‌کردند و اتفاقاً این مورد درباره ابوبکر بوده نه دیگران، ولی با تبلیغات شما اینها بلند شدند و الا آن حدیث تأیید می‌کند

که: «يَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا ابَا بَكْرٍ» [۹۱]

این حدیث را در تکمله همین سخن می‌گوید که برای من قلم و قرطاسی بیاورید. مردم غیر از او را انتخاب نمی‌کنند و خود بخود ترکش کرد و این دلیل است بر اینکه این وحی الهی نیست و اجتهاد شخصی پیامبر اکرم(ص) است و اجتهاد فضیلت است و رذیلت نیست. وقتی امت می‌تواند اجتهاد بکند، هر فضیلتی که در امت باشد، بیشترش در پیامبر اکرم(ص) است. این تحصیل حاصل است وقتی به پیامبر اکرم(ص) کس دیگری را پیشنهاد کردند، پیامبر اکرم(ص) نفرستاد. شما که معتقدید که پیامبر اکرم(ص) قبل از او، حضرت علی را انتخاب کرده است، به قلم و کاغذ چه ربطی و نیازی دارد؟ خود حضرت علی هرگز به این موضوع استناد نکرد و نگفت من برای خلافتم از غدیر خم استفاده می‌کنم. آن آیه هم در صلح حدیبیه نازل شده است و شما وصلش کردید به حجة الوداع. خود حضرت علی از همه این شبهات و تشبیهاتی که الان برای خلافت و امامت او می‌کنند، هرگز به اینها استناد نکرد. جز با روایات مجعول، حضرت علی با بقیه یاران پیامبر اکرم(ص)، همدل و همگام بود. از آنها همان تعریفی را می‌کرد که قرآن از آنها تعریف می‌کرده است.

یکی از عشره مبشره خودش است و: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» [۹۲] پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خوشنود گشت، و آنها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!]

مهاجرین و انصار را خداوند وعده جنت داده است.

شما آمدید اینها را تکفیر می‌کنید برای اینکه او را بلند کنید. این کار نه علمی است و نه اسلامی.

سؤال من از آقای قزوینی این است که حضرت علی(ع) هرگز ادعای خلافت بر خود نکرد و حتی عقل هم منکر این است. وقتی در سقیفه بنی ساعده اینهمه آراء مطرح می‌شود، صحابه و دست پروردگان پیامبر اکرم(ص)، چه مصلحتی در آن است که بیایند و خلافت حضرت علی را پنهان کنند؟ مگر ابوبکر سپاه و اطلاعات و مال داشت که به آنها رشوه بدهد تا او را انتخاب کنند؟ چه مصلحتی بر دست پروردگان پیامبر اکرم(ص) است؟

آیا این اتهامی بر پیامبر اکرم نیست که در تربیت شاگردانش شکست خورده است که آمدند نصی را که پیامبر اکرم برایشان گذاشته است، پنهان کردند و کس دیگری را خلیفه کردند؟ آیا این خودش دلیل بر ضعف و شکست پیامبر اکرم(ص) نیست؟

\* استاد حسینی قزوینی:

در رابطه با اینکه ایشان می‌فرماید حضرت علی(ع) در رابطه با خلافت خودش سخنی نگفته است، اگر ایشان مراجعه کنند به کتاب الامامه و السياسة ابن قتیبه دینوری تحقیق آقای شیری، ج ۱، ص ۳۰ و در تحقیق آقای زینی، ص ۱۹، می‌بیند که وقتی آقای ابوبکر قنذ را فرستاد به سراغ آقا امیرالمؤمنین(ع)، گفت که: «فقال أبو بكر لقنفذ و هو مولى له: اذهب فادع لى عليا، قال: فذهب إلى علي، فقال له: ما حاجتك؟ فقال: يدعوك خليفة رسول الله، فقال علي: لسريع ما كذبتم على رسول الله.»

حضرت علی(ع) فرمود: «چقدر زود بر رسول اکرم(ص) دروغ بستید و کسی را که خلیفه نیست، او را خلیفه پیامبر اکرم(ص) قرار دادید؟!» یا در همین صحیح بخاری و صحیح مسلم است که وقتی آقای ابوبکر بعد از ۶ ماه آمد پیش امیرالمؤمنین(ع)، آقا امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید: «استبدت علينا.»<sup>[۹۳]</sup> «تو در حق ما استبداد کردی.»

من نمی‌دانم ایشان کلمه استبداد را چطور می‌خواهند معنا کنند؟

یا وقتی می‌گوید: «كاذبا أئما غادرا خائنا.»<sup>[۹۴]</sup> «هم دروغگو است گنه‌کار، حلیه‌گر و هم خائن است.»

این را هم حتماً می‌خواهند ضعیف بدانند؟!

در نهج البلاغه محمد عبده، ج ۱، ص ۳۰، خطبه ۲، آقا امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید: «لا يقاس بأل محمد من هذه الامه احد ... و لهم خصائص حق الولاية و فيهم الوصية و الوراثة.»<sup>[۹۵]</sup> «حق خلافت و وراثت در آل پیامبر اکرم(ص) است.» وقتی هم خلافت به امیرالمؤمنین(ع) بر می‌گردد، می‌گوید: «الان اذ رجع الحق الى اهله و نقل إلى منتقله.»<sup>[۹۶]</sup> «الان حق به حق دار رسید و آنچه که به زور به جای دیگر برده بودند، الان به ما رسید.»

یا این تعبیر امیرالمؤمنین(ع): «فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقي، مستأثراً على منذ قبض الله نبيه (ص) حتى يوم الناس هذا.»<sup>[۹۷]</sup> «قسم به خدا، از روزی که پیامبر اکرم(ص) از دنیا رفت، در حق من ظلم و جفا کردند.»

یا: «فوالله ما كان يلقى في روعى و لا يخطر على بالى أن العرب تعدل هذا الامر بعد محمد عن أهل بيته و لا أنهم منحوه عنى من بعده.» [۹۸] «سوگند به خدا نه در فکرم می‌گذشت و نه در خاطر من آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا از اهل بیت او بگرداند یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن حکومت بازدارد.»

مضافاً به اینکه آقای ملازاده از اصحاب پیامبر اکرم(ص) که اینهمه سر و صدا ایجاد کردند و از اینها یک قداستی فرا تر از پیامبر اکرم(ص) درست کرده‌اند و حتی آقایان می‌گویند در مقام اختلاف بین پیامبر اکرم(ص) و آقای عمر، حضرت جبرئیل می‌آمد و آیه می‌آورد: «تأييدا لعمر و تضعيفا لرسول الله.» «برای تأیید سخن عمر و تضعیف سخن رسول خدا(ص).»

آقای ملازاده اصرار داشت بر اینکه پیامبر اکرم(ص) احادیثی درباره با این قضیه نسبت به آقای ابوبکر مطرح کردند و با نماز خواندن ابوبکر به جای ایشان و یا با: «يايى الله و المؤمنون الا ابابكر.» [۹۹] نشان می‌دهد که پیامبر اکرم(ص) ابوبکر را معین کرده است؛ حال آنکه عبارت جناب عمر در صحیح بخاری و صحیح مسلم برخلاف این است: «قِيلَ لِعُمَرَ أَلَا تَسْتَخْلِفُ قَالَ إِنْ أَسْتَخْلِفُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرُكُ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.» [۱۰۰] «از عمر می‌پرسند: آیا کسی را به عنوان خلیفه معین نمی‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: اگر خلیفه تعیین کنم پیروی کردم از ابوبکر که از من بهتر بود و اگر تعیین نکنم پیروی کردم از پیامبر اکرم(ص) که نیز از من بهتر بود.»

همچنین نووی که از علمای بزرگ اهل سنت است، می‌گوید: ما هیچ روایتی در خلافت ابوبکر نداریم و این کثیر و ایجی هم همین تعبیر را دارند. [۱۰۱] لطفاً درباره این توضیح دهد.

#### \* مولوی ملازاده:

کتابی که ایشان از ابن قتیبه دینوری نقل می‌کند، کتابی است منسوب به ایشان و علماء در نسبتش به او شک دارند و آدم اگر از کتاب صحیح عدول کند و به این کتاب رجوع کند، این دلیل بی‌دلیلی است.

حضرت علی دوبار بیعت کردند: هم بعد از وفات فاطمه زهرا و هم قبل از او.

سؤالی که ایشان کردند راجع به خلافت ابوبکر، خلافت ابوبکر انتخابی است نه تعیینی. من نگفتم که تعیینی است. پیامبر اکرم(ص) او را به عنوان کاندید مشخص می‌کند و اجتهاد می‌کند که بهترین فرد است. بعد هم می‌بیند که مردم غیر از او را انتخاب نمی‌کنند. این خیلی واضح است.

وقتی شما به این روایت استناد می‌کنید که: «هَلُم اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی.» «بزودی برای شما نوشته‌ای می‌نویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید.» این روایت را اگر شما قبول دارید، دلیل است بر اینکه پیامبر اکرم(ص) وصیت نکرده است قبل از این. پس پیامبر اکرم(ص) قبل از این حضرت علی را به خلافت تعیین نکرده است.

آیا همین توطئه کافی نیست که بیاییم بعد از ۱۴۰۰ سال باز هم بگردیم ببینیم که چه کسی خلیفه بوده است؟ این توطئه کافی است که مسلمانان را چنان متفرق کرد تا بعد از ۱۴۰۰ سال نتوانیم از این دایره بیرون بیاییم. الان در دنیا، کسی که بگوید کلیتون و بوش یا ... کاندید بوده‌اند، مردم می‌خندند به او.

اینهمه خون در تاریخ اسلام ریخته شده است، اینهمه اختلاف و تفرقه، همه بخاطر امام بوده است: «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» [۱۰۲] [آنها امتی بودند که درگذشتند. اعمال آنان، مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شماست؛ و شما هیچ گاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.]

اما چون شما امامت را از نبوت می‌دانید، چون جای توحید را گرفته و حتی بر توحیدتان هم تأثیر گذاشته است؛ ولایت را گذاشته‌اید جای شهادت بر توحید. تا حدی که ادعا می‌کنید هر کس بر ولایت ایمان نداشته باشد، مؤمن نیست. شما همه مسلمانان جهان را مؤمن نمی‌دانید. مال و جانشان را حلال می‌دانید. اندکی فکر و اندیشه کنید، خود حضرت علی چنین نبود. این روایاتی را که شما از حضرت علی نقل می‌کنید، کاملاً نادرست است، و همه روایاتی است که از کتب خودتان است و مسلمانان دیگر قبول ندارند. حضرت علی با بقیه یاران پیامبر اکرم(ص) دوست بود.

وقتی از حضرت علی سؤال کردند که چرا وصیت نمی‌کنی؟ گفت: پیامبر اکرم(ص) وصیت نکرد تا من هم وصیت کنم. من هم صبر می‌کنم همانطور که پیامبر اکرم(ص) صبر کرد.

حضرت عایشه که پیامبر اکرم(ص) بر سر سینه او فوت کرد، می‌گوید: پیامبر اکرم وصیت نکرده است.

خود حضرت علی می‌گوید: پیامبر اکرم(ص) وصیت نکرده است.

این نشان می‌دهد که خلافت را مشخص نکرده است.

ابن عباس می‌رود در مورد خلافت از او سؤال کند. حضرت علی می‌گوید نه، اگر الان پیامبر اکرم(ص) این خلافت را به ما ندهد، دیگر مردم تا ابد ما را محروم خواهند کرد.

شما سؤال مرا جواب ندادید و خارج از موضوع جواب دادید و انتظار نبود.

این همه رأی در سقیفه و شورای بنی ساعده و شورای مسلمین مطرح شد. صحابه پیامبر اکرم(ص) چه مصلحتی دارند که ابوبکر را خلیفه بکنند و حضرت علی را کنار بزنند؟ چرا دین خودشان را بخاطر ابوبکر بفروشدند؟ چطور قرآن می‌آید این صحابه را تعریف و تمجید می‌کند و وعده بهشت می‌دهد؟ اینها دلیل شکست پیامبر اکرم(ص) است؟ هر کدام از این سؤال‌ها به اندازه یک کوه است و شما اینها را جواب نمی‌دهید و می‌روید دنبال روایات. ما با روایات هرگز به نتیجه نمی‌رسیم. دین و قرآن را روایت زده نکنیم؛ حداقل بحث عقلی بکنیم. چطور شد که یاران پیامبر اکرم(ص) که معجزه دوم پیامبر اکرم(ص) بعد از قرآن هستند، همه این روایات را فراموش کردند و خود حضرت علی هم فراموش کرد و آمدند دشمنی تراشیدند؟

لذا بیرون بیاییم از دایره‌ای که دشمنان دین بر من و شما تراشیده‌اند و ۱۴۰۰ سال ما و شما را به جان هم انداخته‌اند و آنچه در عراق و جای دیگر رخ می‌دهد، نتایج این توطئه‌های شوم است. نگذاریم دشمنان ما به خاطر این روایات از ما سوء استفاده کنند. حداقل اختلاف را بیشتر از این نکنیم؛ دودستگی و فتنه و درگیری مسلمانان را بیشتر از این نکنیم.

تاریخ را نگاه کنید که عثمانی و صفویه را به جان هم انداختند و هر دو را انداختند کنار و الان هم همین کار را می‌کنند. تا کی من و شما، در زندان روایات باشیم؟ تا کی من و شما در زندان ۱۴۰۰ قبل باشیم؟ بیایم صریح قرآن را بفهمیم که از امامت در او خبری نیست. صریح قرآن از احکام بزرگ و کوچک حرف می‌زند، ولی مسائل بزرگ را که شما از نبوت بالاتر می‌دانید را حرف نمی‌زند.

سؤال من از آقای قزوینی این است که ولایتی که شما از آن حرف می‌زنید، یک اعتقاد سری بود و خود کتب شما هم بر همین دلالت می‌کند و می‌گوید: ولایت یک سری بود که به حضرت جبرئیل داده شد و حضرت جبرئیل به حضرت محمد(ص) و حضرت محمد(ص) به حضرت علی داد و حضرت علی هر کس را که خواست به او داد. بعد ابوجعفر می‌گوید که این سر را پخش نکنید.

در زمان صحابه، چرا این عهد ظاهر نشد و چرا توطئه گران بعد از آن زمان بر ضد اسلام این را مطرح کردند؟ این دلیل بر این است که حضرت علی از ولایت خبری نداشت و این روایات بعداً تراشیده شد. این روایات را عبدالله بن سبا بعداً عمومی کرد. چرا اینها علنی کردند؟ چرا وقتی مسلمانان در نیرو و قوت خود هستند، حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و علی، هیچ کدام از امامت و ولایت حرفی

نزدند؟

سؤال من این است که چرا خود حضرت علی ولایتش را زمینی می‌دانست و در مقابل مردم علنا از زمینی استناد می‌کند نه آسمانی و می‌گوید منشأ ولایت من مردم هستند نه خداوند؟

\* استاد حسینی قزوینی:

اینکه ایشان فرمودند: کتاب ابن قتیبہ دینوری منسوب به ایشان نیست، حداقل مراجعه بکنند به کتاب «الاعلام» زرکلی، «معجم المطبوعات العربیة» إلیاس سرکیس، «معجم المؤلفین» عمر رضا کحّال، [«دائرة المعارف فرید» فرید وجدی] و ... همه این کتاب را منسوب به ابن قتیبہ دینوری می‌دانند؛ [۱۰۳]

اما در رابطه با اینکه ایشان فرمودند شما ولایت را بالاتر از توحید قرار می‌دهید، این یک افتراء است بر شیعه که در طول تاریخ و حتی زمان ابن تیمیہ مطرح بوده است تا الان که این آقایان مطرح می‌کنند. ولی ما معتقدیم و روایات صحیح داریم که وقتی آیه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» [۱۰۴] [۱۰۵] [امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را

بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.] نازل شد، با ولای حضرت علی(ع) اسلام کامل شد و بدون ولای حضرت علی(ع)، اسلام، کامل نیست. همانطوری که اخطب الخوافظ خوارزمی صراحت دارد در مناقب و ایشان از پیامبر اکرم(ص) نقل

می‌کند: «یا علی لو أن عبداً عبد الله مثل ما دام نوح في قومه، و كان له مثل جبل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله، و مدّ عمره حتى حج

الف عام علی قدمیه، ثم قُتل بين الصفا و المروة مظلوماً، ثم لم يوالک یا علی لم يشم رائحة الجنة و لم يدخلها.» [۱۰۶] «یا علی! اگر

فردی تمام شبانه روز را نماز بخواند و عبادت کند و هزار سال عمر داشته باشد و هر سال به حج برود و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و

در راه خدا صدقه بدهد و بین رکن و مقام کشته شود، اما اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.»

این چیزی نیست که مربوط به شیعه باشد. وقتی حدیث ثقلین را که من گمان نمی‌کنم جز آدم متعصب منکر آن شود، می‌گوید: «انی

تارک فيکم الثقلين کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی.» [۱۰۷] «همانا من در میان شما دو ثقل عظیم کتاب

خدا و عترتم که همان اهل بیتم هستند گذاشتم اگر به آنها تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.»

دیگر رسول اکرم(ص) جای عذری و بهانه‌ای برای کسی باقی نگذاشته است.

این مسئله که پیامبر اکرم(ص) در روز پنجشنبه گفت: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ.» [۱۰۸] با توجه به اینکه بعضی از قضایا بوده و پیامبر اکرم(ص) خبر داشتند و در روایت صحیح داریم و حاکم نیشابوری می‌گوید روایت صحیح است: «إِنَّ الْأَمَةَ سَتَغْدِرُ بَكَ بَعْدِي يَا عَلِيٌّ.» [۱۰۹] «بعد از من، این امت در حق تو خیانت می‌کنند.»

یا: «ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يَبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا بَعْدِي.» [۱۱۰] «یا علی! کینه‌هایی در درون سینه‌های مردم می‌بینم که این کینه‌ها بعد از من، به منصفه ظهور خواهد رسید.»

و اینکه پیامبر اکرم(ص) فرمود: اصحاب من بعد از من مرتد خواهند شد.

ای کاش فرصتی باشد تا درباره صحابه صحبتی شود. آیا آیات قرآن فقط صحابه را مدح کرده؟ یا نه، آیاتی هم در مذمت صحابه هم هست؟ ما مصداق این آیه نباشیم: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ... وَ يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.» [۱۱۱] «[کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم» و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند...]»

اینکه قرآن در مورد صحابه می‌گوید: یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تَصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.» [۱۱۲] «[ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!]

قرطبی از مفسران بنام اهل سنت می‌نویسد: «الآیة نزلت فی الولید بن عقبه بن ابی معیط»؛ این آیه در حق ولید پسر عقبه که یکی از صحابه به شمار می‌رود، نازل شده. [۱۱۳]

ابن کثیر سلفی می‌نویسد: «وقد ذکر کثیر من المفسرین ان هذه الآیة نزلت فی الولید بن عقبه بن ابی معیط»؛ [۱۱۴] «بسیاری از مفسران نوشته‌اند که این آیه در باره ولید نازل گردیده است.»

آنچه که خیلی مهم است، حدیث حوض است که وقتی به براء بن عازب می‌گویند: «طوبی لک، صحبت النبی(ص) و بایعته تحت الشجرة، فقال: یا ابن أخي! انک لا تدری ما أحدثنا بعده.» [۱۱۵] «خوشا به حالتان که همراه پیامبر اکرم(ص) بودید و .... می‌گوید: برادرزاده‌ام! نمی‌دانی که ما چه بدعت‌هایی بعد از پیامبر اکرم(ص) نهادیم.»

همچنین همین تعبیر را ام المؤمنین عایشه می‌گوید: «عن قیس بن ابی حازم، قال: قالت عائشة رضی الله عنها و کان تحدث نفسها ان تدفن فی بیتها مع رسول الله(ص) و ابی بکر، فقالت: انی أحدثت بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم حدثا، ادفنونی مع أزواجه فدفنت

بالقیع. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه.» [۱۱۶] «از او می پرسند که آیا می خواهید شما را در کنار قبر رسول اکرم (ص) دفن کنیم؟ می گوید: خیر، من را در بقیع کنار دیگر همسران پیامبر اکرم (ص) دفن کنید؛ چون من بعد از رسول اکرم (ص) بدعت‌هایی نهادم.»

همچنین رسول اکرم (ص) در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که می گوید: صحابه مرا در قیامت به سمت جهنم می برند و از آنها سؤال می کنم که به کجا می برید؟ می گویند: به سمت آتش. سؤال می کنم: جرمشان چیست؟ می گویند: «إِنَّكَ لَا عَلِمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ، إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْفَرَى.» [۱۱۷] «... آنها بعد از تو مرتد شدند و به زمان دوران جاهلیتشان برگشتند.»

سپس خود رسول اکرم (ص) در صحیح بخاری می گوید: «فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ.» [۱۱۸] «از این صحابه من، جز تعداد اندکی، از آتش جهنم نجات پیدا نمی کنند.»

ما چشمان را خوب باز کنیم، این آیه قرآن است که می گوید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِكُمْ.» [۱۱۹] «آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟)» و نباید یک چشمی به قرآن نگاه کنیم.

اما در پاسخ به سؤال آقای ملازاده که گفتند از قرآن دلیلی به امامت نداریم! باید بگوئیم اگر ما به قرآن مراجعه کنیم می بینیم که در قرآن اهمیت ویژه‌ای درباره امامت و خلافت مطرح شده است و در مباحث قبلی مفصلاً این مسئله ثابت شد و تکرار نمی کنیم. [۱۲۰]

[اما اینکه گفتند ما با روایات به جایی نمی‌رسیم این خلاف سیره و گفته اهل سنت است زیرا آنها خود را پیرو و اهل سنت یعنی روایات پیامبر اکرم (ص) می‌دانند و اگر روایات را کنار بگذاریم اولین کسی که متضرر می‌شود اهل سنت هستند.

و سؤال ما از آقای ملازاده و تمامی اهل سنت این است که اگر روایات را کنار بگذاریم آیا می‌توانند عقاید خود را از قرآن ثابت کنند!! آیا یک دلیل بر عقاید خود از غیر سنت دارند؟

آیا احکام فقهی خود را می‌توانند بدون سنت تبیین کنند؟

آیا تعداد رکعات نماز، اذکار نماز، فروعات روزه و حج در قرآن آمده است؟]

«و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته»



[١]. «وكان عمر بن علي آخر ولد علي بن أبي طالب.» تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٤٦٧.

[٢]. انساب الاشراف، ج ٢، ص ٤١٣، چاپ بيروت، ص ١٩٢.

[٣]. تهذيب التهذيب ابن حجر عسقلاني، ج ٧، ص ٤٢٧؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ١٣٤؛ انساب الاشراف، ص ٩٢.

[٤]. «عن محمد بن سلام، قلت: لعيسى بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب: كيف سمى جدك علي عمر؟ فقال:

سألت أبي عن ذلك، فأخبرني عن أبيه عن عمر بن علي بن أبي طالب قال: ولدت لأبي بعدما استخلف عمر بن الخطاب، فقال له ولد لي الليلة غلام. فقال: هبه لي. فقلت هو لك. قال: قد سميته عمر ونحلته غلامي مورق. قال فله الآن ولد كبير. قال الزبير: فلقيت عيسى

بن عبدالله فسألته فخبرنى بمثل ما قال محمد بن سلام.» تاريخ دمشق، ج ٤٥، ص ٣٠٤.

[٥]. غير إسم إبراهيم بن الحارث ب عبد الرحمن. أسد الغابة، ج ٣، ص ٢٨٤، الإصابة، ج ٥، ص ٢٣.

[٦]. غير إسم «طحيل بن رباح»، ب خالد بن رباح. هامش المصنف، ج ١، ص ٦١.

[٧]. «أحبّ الاسماء الى الله ما سمى به و اصدقها الحارث و همام و أكذب الاسماء خالد و مالك.» فتح الباري، ابن حجر، ج ١٠،

ص ٥٨٩.

[٨]. غير إسم الأجدع أبي «مسروق» ب «عبد الرحمن». الطبقات الكبرى، ج ٦، ص ٧٦.

[٩]. غير إسم «قليل بن الصلت» ب «كثير بن الصلت». تهذيب الكمال، ج ٢٤، ص ١٢٨؛ فتح الباري، ج ٢، ص ٣٧٤؛ الإصابة، ج ٥،

ص ٤٧٢؛ تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٣٧٥.

[١٠]. مغنى المحتاج شرييني، ج ٤، ص ٣٩٠؛ وفيات الاعيان ابن خلکان، ج ٣، ص ١٤.

[١١]. جامع بيان العلم ابن عبد البر، ج ٢، ص ١٢١.

[۱۲]. «عن زرّ بن حبیش قال: رأيت عمر بن الخطاب يضرب على الصلاة بعد العصر.»؛ «زر بن حبیش می گوید: دیدم که عمر بن

خطاب مردم را به خاطر خواندن نماز بعد از نماز عصر شلاق می زند.» المصنف، ج ۲، ص ۴۲۹.

مسلم در صحیح خود نقل می کند: «قال حذیفه: ابتلينا حتى جعل الرجل منا لا يصلّي إلاّ سرّاً.»؛ «حذیفه می گوید: در زمان خلافت عمر

ما گرفتار شده بودیم به طوری که ما صحابه از ترس خلیفه اگر بعد از نماز عصر می خواستیم نماز بخوانیم مخفیانه می خواندیم.» صحیح

مسلم، ج ۱، ص ۹۰، کتاب الإیمان، باب إن الإیمان بدأ غریباً....

[۱۳]. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۸۶۶، کتاب التفسیر، باب «تبتغی مرضات ازواجک».

[۱۴]. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۸۰.

[۱۵]. مقاتل الطالبیین، ص ۵۵.

[۱۶]. با قید قرعه، شروع کننده مناظره آقای ملازاده است.

[۱۷]. فتح الباری ابن حجر، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۲۷.

[۱۸]. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۸۲.

[۱۹]. سوره شوری، آیه ۳۸.

[۲۰]. کافی کلینی، ج ۲، ص ۱۸.

[۲۱]. نهج البلاغه، نامه ۶.

[۲۲]. کاشف الغطاء، أصل الشیعة وأصولها، ص ۱۸۱.

[۲۳]. الخوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۰۷، ط ۵- ۱۹۹۲م.

[۲۴]. طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۶۰، الناشر: جامعه المدرسین - قم.

[۲۵]. مرتضی العسکری، عبدالله بن سبأ وأساطیر آخری، ج ۱، ص ۱۲، الناشر: المجمع العلمی الإسلامی.

[۲۶]. علی الوردی، وعاظ السلاطین، ص ۹۰-۱۱۲، الناشر: دار کوفان - لندن.

[۲۷]. کامل مصطفی الشیبی، الصلّة بین التصوف والتشیع، ص ۹۵-۱۰۰، الناشر: دار الأندلس.

[۲۸]. عبدالله الفیاض، تاریخ الإمامیة وأسلافهم من الشیعة، ص ۹۵.

[۲۹]. د. طه حسین، الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۹۰-۹۱، ط ۱۳، الناشر: دار المعارف - القاهرة.

[۳۰]. علی النشار، نشأة الفكر الفلسفي، ج ۲، ص ۳۹، الناشر: دار المعارف - القاهرة.

[۳۱]. العلامة العسكري، عبدالله بن سبأ، ج ۱، ص ۱۷.

[۳۲]. محمد كامل حسين، في أدب مصر الفاطمية، ص ۷، الناشر: دار الفكر العربي - القاهرة.

[۳۳]. د. عبد العزيز صالح الهلابي، عبدالله بن سبأ، دراسة للروايات التاريخية عن دوره في الفتنة، ص ۷۳، الناشر: صحارى للطباعة.

[۳۴]. ابن الجوزي، المنتظم، ج ۳، ص ۳۰۲، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر - بيروت.

[۳۵]. أحمد عباس صالح، اليمين واليسار في الإسلام، ص ۹۵-۹۶، الناشر: المؤسسة العربية للدراسات والنشر - بيروت، ط ۲- ۱۹۷۳م.

[۳۶]. مطالب داخل دو علامت [ ] در مناظره مطرح نشده بود ولی برای تکمیل بحث بیان شد.

[۳۷]. سوره بقره، آیه ۳۰.

[۳۸]. سوره ص، آیه ۲۶.

[۳۹]. سوره مريم، آیه ۴۹.

[۴۰]. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۴۱]. سوره طه، آیات ۳۰-۲۹.

[۴۲]. سوره طه، آیه ۳۶.

[۴۳]. الثقات، ج ۱، ص ۸۹؛ سيره نبويه زيني دهلان، ج ۱، ص ۱۴۷؛ حياة محمد، محمد هيكل، ص ۱۵۲.

[۴۴]. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۶۲ ط. دار صادر. همچنين بيحرة بن فراس در پاسخ دعوت پیامبر گرامی (ص) گفت: «أ يكون لنا

الامر من بعدك؟ قال: الأمر إلى الله يضعه حيث يشاء»؛ «اگر به تو ایمان بیاوریم و از تو دفاع کنیم، جانشینی بعد از تو به ما می رسد

یا خیر؟ حضرت فرمود موضوع جانشینی به دست خداوند است و هر کسی را صلاح بداند معین می کند.» وی پاسخ داد: «أفنهْدِفْ نحورنا

للرب دونك، فإذا أظهرك الله كان الامر لغيرنا! لا حاجة لنا بأمرك، فأبوا عليه.»؛ «چگونه ما گردن های خود را در برابر شمشیر عرب

قرار دهیم ولی پس از آن که پیروز شدی خلافت و جانشینی به نام دیگران رقم بخورد، در این صورت ما نیازی به دین تو نداریم.»

سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۹؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۸۴؛ السيرة النبوية لابن كثير، ج ۲، ص ۱۵۷، البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۷۱.

[۴۵]. ابن کثیر دمشقی سلفی می‌نویسد: «قال شيخنا أبو عبدالله الذهبي: هذا حديث صحيح»؛ «استاد ما ذهبی می‌گفت: حدیث غدیر صحیح است.» البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۰۹. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «وهو كثير الطرق جداً، وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد، وكثير من أسانيدھا صحاح وحسان»؛ «حدیث غدیر جدا سندهای زیادی دارد و بسیاری از اسانید آن صحیح و حسن می‌باشد.» فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱ ابن کثیر در جای دیگر به نقل از ذهبی می‌نویسد: «حدیث (من كنت مولاہ فعلی مولاہ) متواتر، اُتیقن أن رسول الله (ص) قاله»؛ «حدیث من كنت مولاہ فعلی مولاہ، متواتر است و یقین دارم که پیامبر اکرم (ص) آن را گفته است.» ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۳۳. ضیاء الدین مقبلی از فقهای اهل سنت می‌گوید: «إن لم يكن معلوما فما في الدين معلوم»؛ «اگر حدیث غدیر قطعی نباشد پس در دین اسلام چیز قطعی نخواهیم داشت.» «الأبحاث المسددة في الفنون المتعددة، ص ۱۲۲، في ذكر الأحاديث النبوية.» البانی از علمای بزرگ و پر آوازه وهابی معاصر می‌گوید: «وجملة القول أن حدیث الترجمة حدیث صحیح بشرطیه، بل الأول متواتر عنه (ص)»؛ «خلاصه سخن هر دو بخش حدیث غدیر (من كنت مولاہ فعلی مولاہ و اللهم وال من والاه) صحیح است بلکه بخش اول متواتر است.» البانی، السلسلة الصحيحة، ج ۴، ص ۳۴۳۳.

[۴۶]. سوره مائده، آیه ۶۷.

[۴۷]. درالمنثور سیوطی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ فتح القدير شوکانی، ج ۲، ص ۶۰؛ روح المعانی آلوسی، ج ۶ ص ۱۹۳؛ المنار، ج ۶ ص ۴۶۳.

[۴۸]. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۴۹]. رسول اکرم (ص) فرمود: «إن هذا الأمر لا ينقضی حتى يمضى فيهم إثننا عشر خليفة.» صحیح مسلم، ج ۶ ص ۳، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش.

احمد بن حنبل می‌نویسد: «جاء رجل إلى عبدالله بن مسعود، فقال: هل حدثكم نبيكم كم يكون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم، وما سألتني عنها أحد قبلك وإنك لمن أحدث القوم سناً. قال: «يكونون عدة نبياء موسى، اثني عشر نقيبا»؛ «مردی از عبدالله بن مسعود پرسید: آیا رسول اکرم (ص) تعداد خلفای بعد از خود را معین فرمود؟ پاسخ داد: تو اول کسی که هستی که این سؤال را می‌کنی، آری، حضرت فرمود خلفای بعد از من همانند نقبای حضرت موسی، ۱۲ نفر هستند.» مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰.

[۵۰]. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

[۵۱]. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲؛ الكامل في التاريخ ابن اثير، ج ۱، ص ۴۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۷،

ص ۱۸۲؛ شواهد التنزيل حسانی، ج ۱، ص ۵۸۰ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۸۶؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۱، ح ۳۶۴۱۹.

[۵۲]. ابن ابی شیبّه، المصنّف، ج ۷، ص ۵۰۴؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۳۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۹۶.

[۵۳]. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰.

[۵۴]. واژه «ولی» در صحاح اهل سنت و از زبان خلفا به معنای جانشینی و خلافت و ولی امر به کار رفته است؛ مسلم در صحیح خود

از زبان خلیفه دوم آورده: «فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ...»؛ «وقتی رسول اکرم (ص) از دنیا رفت، ابوبکر گفت من جانشین پیامبر هستم.» صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، ح ۴۴۶۸، کتاب الجهاد باب ۱۵ حکم الفی.

هم چنین ابوبکر گفت: «فَإِنِّي قَدْ وُلِّيتُ عَلَيْكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ»؛ «من امام و ولی امر شما شدم با این که بهترین شما نیستم.» جامع الأحادیث سیوطی، ج ۱۳، ص ۸۶؛ مختصر السیره محمد بن عبد الوهاب، ج ۱، ص ۲۵۵.

به هنگام مرگ گفت: «أَنِّي قَدْ وُلِّيتُ عَلَيْكُمْ عَمْرًا»؛ «من عمر را خلیفه و امام بر شما قرار دادم.» تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۲۹؛ سیره عمر ابن جوزی ص ۳۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۸۵.

عمر بن خطاب هم به هنگام مرگ گفت: «لَوْ أَدْرَكَتْ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ لَوَلَّيْتَهُ وَاسْتَخْلَفْتَهُ»؛ «اگر سالم غلام ابو حذیفه زنده بود، او را خلیفه مسلمین قرار می دادم.» تفسیر بحر المحيط، ج ۴، ص ۳۱۴؛ استیعاب ابن عبد البر، ج ۲، ص ۱۶۱؛ أسد الغابۀ، ج ۲، ص ۲۴۶.

[۵۵]. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳، ح ۶۱۱۹، باب فضائل علی بن ابی طالب.

[۵۶]. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۳۷۲۰.

[۵۷]. حاکم نیشابوری می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه، وقد رواه عن أنس جماعة من أصحابه زیاده

علی ثلاثین نفساً.»؛ «این روایت صحیح است و شرائط صحیح بخاری و مسلم را دارد و این حدیث را از انس بن مالک بیش از ۳۰ نفر از صحابه نقل کرده اند.» مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۲۶؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۲، ص ۲۰۷.

[۵۸]. بخاری از رسول اکرم (ص) نقل کرده که به علی (علیه السلام) فرمود: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى.»؛ «آیا راضی نیستی که جایگاه تو نسبت به من همان جایگاه هارون به موسی باشد.» صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸، ح ۳۷۰۶.

[۵۹]. البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۸۶؛ تفسیر رازی، ج ۱۲، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الصوارم المهرقه تستری، ص ۱۸۷؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۲۱.

[۶۰]. تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۹۲؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۵؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۱۱۴؛ الكامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۵۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۸۵.

واژه وصی یکی از القاب حضرت علی(ع) در آمده به طوری که لغت نویسان، ذیل کلمه «وصی» نوشته‌اند که این واژه فقط در حق علی(ع) به کار می‌رفته است: زبیدی می‌نویسد: «والوصی کغنی لقب علی رضی الله تعالی عنه» الزبیدی، تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۹۷، الناشر: دار الفکر - بیروت؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۹۴، الناشر: نشر أدب الحوزة - قم - ایران.

[۶۱]. محمد بن یزید المبرد، الكامل فی اللغة، ج ۳، ص ۱۱۲۴، الناشر: مؤسسة الرسالة.

[۶۲]. پاسخ این مطلب در صفحات قبل گذشت.

[۶۳]. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۷۷؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۵، ص ۱۸۱.

[۶۴]. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

[۶۵]. سوره مائده، آیه ۶۰.

[۶۶]. الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰.

[۶۷]. الطبقات الكبرى لابن سعد، ص ۷۶۶.

[۶۸]. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

[۶۹]. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۷۰]. طبری می‌نویسد: «فاقبل الناس من كل جانب يباعون أبا بكر وكادوا يطؤون سعد بن عبادة فقال ناس من اصحاب سعد اتقوا سعدا لا تطؤوه فقال عمر: اقتلوه قتله الله. ثم قام على رأسه فقال لقد هممت أن أطأك حتى تندر عضوك، فأخذ سعد بلحيه عمر، فقال: والله لو حصصت منه شعرة ما رجعت وفي فيك واضحة.» «مردم از هر طرف برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و نزدیک بود سعد زیر دست و پا از بین بروند، مردم فریاد زدند که سعد را له نکنید. عمر بن خطاب گفت: سعد را بکشید، خدا آن را بکشد. آنگاه عمر بر بالای سر سعد ایستاد و گفت قصد داشتم که تو را زیر دست و پا بکوبم تا تمام اعضای بدن تو له شود. سعد، ریش عمر را گرفت و گفت: به خدا سوگند اگر یک مو از ریش من کم شود، یک دندان سالم در دهانت نخواهی یافت.» تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۵۶.

[۷۱]. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۷۷؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۵، ص ۱۸۱.

[۷۲]. بخاری از عایشه نقل می‌کند: «فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ، دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا، وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ،

فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنَكَرَ عَلِيُّ وَجُوهَ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مُصَالَحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمَبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ.» «فاطمه زهرا عليها السلام بر ابو بکر غضبناک شد و با او قهر کرد و تا آخر عمر با وی سخن نگفت و فاطمه زهرا بعد از رسول اکرم (ص) شش ماه زنده ماند و پس از رحلت همسرش علی (ع) بر او نماز خواند و او را شبانه دفن نمود و به ابو بکر هم خبر ندادند و علی تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکرد.» صحیح بخاری، ج ۵ ص ۸۲، ح ۴۲۴۰، ۴۲۴۱؛ کتاب المغازی، ب ۳۸، باب غزوة خیبر؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴.

[۷۳]. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، ح ۴۴۶۸، کتاب الجهاد باب ۱۵ حکم الفیء.

[۷۴]. صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲، ح ۴۲۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۴۴۷۱.

[۷۵]. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲، ح ۴۲۴۰.

[۷۶]. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۶، ح ۶۸۳۰، کتاب الحدود، باب رَجْمِ الْجَبَلِيِّ مِنَ الزَّانَا إِذَا أَحْصَنَتْ.

[۷۷]. سید مرتضی در کتاب الشافی و شیخ طوسی در تلخیص آن این عبارت را از قاضی عبد الجبار معتزلی نقل کرده و آنگاه به نقد مفصل آن پرداخته و تصریح کرده: «فمتضمن لما یکاد یعلم بطلانه ضروره ... و من تصفح الأخبار و السیر، و لم تمل به العصبیه و الهوی، یعلم هذا من حاله علی وجه لا یدخل فیه شک» یعنی: «بطلان این جمله که از حضرت علی (ع) نقل شد، از ضروریات است و هرکس بدون تعصب و هوای نفس اخبار و سیره را بررسی کند یقین خواهد نمود که این حرف بی اساس است و شکی هم در او نمی کند.»

[۷۸]. در همین کتاب، تحت عنوان «امام علی (ع) و انتخاب نام فرزندان».

[۷۹]. سوره احزاب، آیه ۲۱.

[۸۰]. خود ابن ابی الحدید ادعا نکرده که من شیعه هستم بلکه خود را معتزلی می داند و مکتب کلامی معتزله در برابر و مخالف مکتب کلامی امامیه است و آقای ملازاده که می گوید: «شیعه معتزلی» مثل این است که کسی بگوید: «مسیحی مسلمان».

[۸۱]. سوره فرقان، آیه ۶۳.

[۸۲]. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۳۳.

[۸۳]. رجوع شود به: ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۲ ص ۲۷۳، حاکم نیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۰۹، ترمذی، صحیح الترمذی، ج ۲ ص ۲۹۸، ذهبی تلخیص المستدرک، ۶۱۳/۳ ح ۶۲۷۲، طحاوی مشکل الآثار، ج ۲ ص ۳۰۸.

[۸۴]. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۷، ح ۴۴۳۱.

[۸۵]. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹، ح ۵۶۶۹.

[۸۶]. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵، ح ۴۱۲۴.

[۸۷]. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹، ح ۵۶۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، ح ۴۱۲۵.

[۸۸]. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۶، ح ۱۱۴.

[۸۹]. با توجه به مطالبی که از بزرگان اهل سنت در تواتر حدیث غدیر نقل کردیم این سخنان ایشان کاملاً بی‌خاصیت خواهد بود. و اما آن چه را که از ابن حزم اندلسی در تضعیف حدیث غدیر نقل کردند باید گفت: با توجه به این که شخصیت‌های برجسته علمی حدیث غدیر را صحیح و متواتر دانسته‌اند تضعیف ابن حزم ناصبی که قاتل حضرت علی(ع) را مجتهد می‌داند و برای او پاداشی هم در نظر می‌گیرد، دور از انتظار نیست. وی با صراحت می‌نویسد: «و لا خلاف بین أحد من الأمة فی أن عبد الرحمن بن ملجم لم یقتل علیاً رضی الله عنه إلاّ متأولاً مجتهداً مقدراً علی أنه صواب.» المحلی ج ۱۰ ص ۴۸۲. اضافه بر آن ابوبکر ابن عربی از علمای بزرگ سلفی نسبت به ابن حزم می‌گوید: «ینسب إلى دین الله ما لیس فیہ، و یقول عن العلماء ما لم یقولوا تنفیراً للقلوب منهم» «وی نسبت‌های ناروا به دین خدا می‌دهد و از قول علماء مطالب دروغی نقل می‌کند تا قلب‌ها را به آنان متفر سازد.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۸ ص ۱۸۸

[۹۰]. این سخن مخالف قرآن است که می‌گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» سوره نجم آیه ۴. «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.» قرطبی از مفسران پر آوازه اهل سنت می‌نویسد: «و فیها دلالة علی أن السنة کالوحي المنزل فی العمل.» این آیه دلالت می‌کند که سنت پیامبر(ص) در وجوب عمل مثل وحی منزل می‌باشد. تفسیر قرطبی ج ۱۷ ص ۸۵. ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «لأنه معصوم فی صحته و مرضه، لقوله تعالی «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» و لقوله(ص): «إني لا أقول فی الغضب و الرضا إلاّ حقاً» پیامبر اکرم(ص) در ایام صحت و مرض معصوم است به دلیل آیه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» و سخن آن حضرت که فرمود: من در حال خشم و رضا جز حق نمی‌گویم.» فتح الباری ج ۸، ص ۱۰۱.

[۹۱]. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۷۷؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۵، ص ۱۸۱.

[۹۲]. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

[۹۳]. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۳؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴.



[۹۴]. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲ ح ۴۴۶۸، کتاب الجهاد، باب حکم الفیء.

[۹۵]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۸.

[۹۶]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۹.

[۹۷]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۲۳.

[۹۸]. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۹۵.

[۹۹]. اگر چنان که پیامبر اکرم(ص) این چنین سخنی در حق ابوبکر گفته بود پس چرا در سقیفه با آن همه درگیری شدیدی که میان

مهاجرین و انصار اتفاق افتاد و نهایت احتیاج به این روایت داشتند، ولی ذکر نکردند.

[۱۰۰]. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۶، ح ۷۲۱۸؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴، ح ۴۶۰۶.

[۱۰۱]. رک: صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۰۵؛ الموافق، ص ۴۰۰؛ البداية والنهایه، ج ۵، ص ۲۱۹. تفتازانی متوفای ۷۹۱، از

بزرگان کلام اهل سنت نیز می نویسد: «والنص منتف فی حق ابی بکر، مع کونه إماماً بالإجماع»؛ «روایت در رابطه با خلافت ابوبکر

منتفی است با این که او به اتفاق امت امام بوده است.» شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۵. عبد القاهر بغدادی متوفای ۴۲۹، از متکلمان مشهور

اهل سنت می نویسد: «لیس من النبی(ص) نصّ علی إمامة واحد بعینه»؛ «هیچ روایتی از پیامبر اکرم(ص) در خلافت کسی وارد نشده

است.» الفرق بین الفرق، ص ۳۴۹. ابو حامد غزالی متوفای ۵۰۵، می نویسد: «و لم یکن نصّ رسول الله(ص) علی إمام أصلاً ... فلم یکن

أبو بکر إماماً إلاّ بالاختیار و البیعة»؛ «اصلاً روایتی از رسول گرامی(ص) مبنی بر امامت کسی وجود ندارد تا آن جا که می گوید: امامت

ابوبکر از طریق انتخاب مردم و بیعت صورت گرفت.» قواعد العقائد، ص ۲۲۶. عضد الدین ایچی متوفای ۷۵۶، از استوانه های کلام اهل

سنت می نویسد: «أما النص فلم یوجد»؛ «اما روایت بر خلافت کسی وجود ندارد.» الموافق، ص ۴۰۰. ابن کثیر دمشق سلفی متوفای

۷۷۴ می نویسد: «إنّ رسول الله(ص) لم ینصّ علی الخلفاء عیناً لأحد من الناس، لا لأبی بکر كما قد زعمه طائفة من أهل السنّة، ولا

لعلیّ كما یقوله طائفة من الرافضة.» «پیامبر اکرم(ص) نسبت به خلافت کسی سخن نگفت نه در رابطه با ابوبکر که گروهی از اهل

سنت بر آن باور هستند و نه در حق علی که شیعیان می گویند.» البداية والنهایه، ج ۵، ص ۲۱۹. نووی شارح صحیح مسلم می نویسد: «إنّ

المسلمین أجمعوا علی أنّ الخلیفة إذا حضرته مقدمات الموت وقبل ذلك یجوز له الاستخلاف، ویجوز له ترکه، فإن ترکه فقد اقتدی

بالنبی(ص) فی هذا، وإلاّ فقد اقتدی بأبی بکر.» «مسلمانان اتفاق نظر دارند که خلیفه به هنگام مرگ می تواند با پیروی از پیامبر

اکرم(ص) تعیین نکند و با پیروی از ابوبکر، خلیفه بعد از خویش را تعیین کند.» صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

[۱۰۲]. سوره بقره، آیه ۱۳۴.

[۱۰۳]. شخصیت‌های بزرگ اهل سنت از کتاب الامامه والسیاسة ابن قتیبه مطلب نقل کرده‌اند، مانند:

\* ابن عربی مالکی متوفای ۵۴۳. العواصم من القواصم، ص ۲۴۸.

\* یوسف بن محمد اندلسی المالکی متوفای ۶۰۴. کتاب الألف باء فی المحاضرات، ص ۴۷۸.

\* تقی الدین فاسی مکی متوفای ۸۳۲. العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، ج ۶، ص ۷۲.

\* عمر بن فهد مکی متوفای ۸۸۵. إتحاف الوری بأخبار أم القرى. حوادث سنه ۹۳.

\* ابن حجر مکی متوفای ۹۷۴. تطهیر الجنان واللسان، ص ۷۲.

\* ابن خلدون متوفای ۸۰۸. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۶۶.

[۱۰۴]. سوره مائده، آیه ۳.

[۱۰۵]. خطیب بغدادی با سند صحیح از ابو هریره نقل می‌کند: «لما أخذ النبی (ص) بید علی بن ابی طالب، فقال: ألسنت ولی المؤمنین،

قالوا: بلی یا رسول الله، قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لك يا بن ابى طالب، أصبحت مولای ومولی

كل مسلم، فأنزل الله: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ}» «در غدیر خم پیامبر گرامی (ص) دست علی را گرفت و فرمود: آیا من ولی امر

مؤمنان نیستم؟ گفتند: بلی. حضرت فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست. آنگاه عمر بن خطاب برخاست و گفت:

مبارک باد بر تو ای فرزند ابو طالب که اینک مولای من و مولای تمام مسلمانان قرار گرفتی، و به دنبال این قضیه آیه شریفه «الیوم

أکملت لکم دینکم» نازل گردید.» تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴. ابن کثیر دمشقی و سیوطی می‌نویسند: «این آیه در روز ۱۸ ذی الحجه و

در غدیر خم نازل شد و دلیلی بر رد آن اقامه نمی‌کنند.» تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵؛ الاتقان للسیوطی الشافعی، ج ۱، ص ۶۰.

[۱۰۶]. مناقب خوارزمی، ص ۶۸؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲.

[۱۰۷]. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۴۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴،

ص ۱۲۳؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۴۳۲؛ فضائل الصحابه، ص ۱۵؛ سنن کبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۶۳

سنن کبری نسائی، ج ۵، ص ۴۵؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۳، ص ۳۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۴؛ أضواء علی السنه المحمديه أبو ریه،

ص ۴۰۴؛ تفسیر رازی، ج ۸، ص ۱۷۳؛ تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۹۴؛ طبقات کبری ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴.

[۱۰۸]. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹، ح ۵۶۶۹.

[۱۰۹]. حاکم نیشابوری می‌گوید: «هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه»؛ «سند این روایت صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را

نقل نکرده‌اند.» مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۰؛ البدایة والنهایة لابن کثیر: ج ۶ ص ۲۱۸؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۴۷.

[۱۱۰]. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۸؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۷؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۱، ص ۶۱؛ شرح نهج البلاغة ابن أبی

الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۲۲؛ تهذیب الکمال مزی، ج ۲۳، ص ۲۴۰؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳،

ص ۳۵۵.

[۱۱۱]. سوره نساء، آیه ۱۵۰.

[۱۱۲]. سوره حجرات، آیه ۶.

[۱۱۳]. تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۳۱۱.

[۱۱۴]. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۲۳-۲۲۴.

[۱۱۵]. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۶۶؛ عمدة القاری عینی، ج ۱۷، ص ۲۲۲.

[۱۱۶]. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۶؛ سیر أعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۱۹۳.

[۱۱۷]. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۷، ح ۶۵۸۵؛ کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

[۱۱۸]. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲۰۸، ح ۶۵۸۷؛ کتاب الرقاق، باب فی الحوض.

[۱۱۹]. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

[۱۲۰]. در همین کتاب، تحت عنوان «امامت و خلافت از دیدگاه قرآن».